

کارگران همه ی کشورها متحد شوید!

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران

شماره ۲۷

اسفند ماه ۱۳۸۰

مطالب این شماره :

- * نو روزتان پیروز !
- * سال نو، چالش نو !
- * مرتجعین سنگی بلند کرده اند که عاقبت روی پای شان می افتد !
- * برخی از موضع گیریهای حزب درسه ماه اخیر :
- * "درفشانیهای" پوپولیستی - آنارشویستی رهبری "راه کارگر" !
- * نگاهی به اوضاع ایران !
- * کدام تدارک برای نشست مشترک دوم؟!*
- * از نامه های وارده !
- * تمساحها و انسانها ؛ شورش گرسنه گان !

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره ی حزبی خوانائی ندارند و موضع جمعی را نمایندگی نمیکنند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com

آدرس پست الکترونیکی

www.ranjbaran.org

آدرس غرفه حزب در اینترنت

1-Ranjbar

Box 1047

162 12 Vallingby

SWEDEN

2-Ranjbar

P.O.Box 39269

Washington, D.C. 20016

U.S.A.

نوروزتان پیروز !

کارگران و زحمت‌کشان ایران ؛
زنان ، مردان و جوانان مبارز و آزادی‌خواه ؛
مکل و اقلیتهای مذهبی زیر ستم ایران !

سالی دشوار و پر از تجاوزات آشکار به حقوق انسانی‌مان و ناشی از آن محرومیتهای تحمیلی رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی سرمایه‌داران را پشت سر می‌گذاریم و با این امید که ثمرات مبارزات‌مان در سال آینده به بار بنشینند، عزم‌مان را برای مبارزه تا به آخر و تا پیروزی بر دشمنان طبقاتی‌مان جزم می‌کنیم.

در سال گذشته، روزی نبود که فریادهای اعتراضی‌مان کاخ ستم‌گران حاکم را نلرزاند. آنها به‌عبث کوشیدند تا صدای حق طلبانه‌مان را در گلوهای‌مان خفه کنند. اما اعتصابات و اعتراضات مکرر در مکرر کارگران، تظاهرات معلمان و دانشجویان، مقاومت جوانان ما در کوچه و بازار علیه قلدر منشی رجاله‌های چماق به‌دست و بالاخره مبارزه‌ی زندانیان سیاسی در شکنجه‌گاههای رژیم، عرصه را بیش از پیش برای حاکمین تنگ‌تر ساخته و آنها را شدیداً به‌هراس انداخته است. مبارزات اوج‌گیرنده‌ی ما زندانیان قلعه‌ی ارتجاع به بزرگی ایران، تضادهای درون حاکمیت را شدت بخشیده و روزی نیست که گوشه‌ای از جنایات و فسادهای آنان در برابر دید همه‌کان قرار نگیرد و ماهیت "حکومت عدل علی!" آنان را به‌نمایش نگذارد!

تداوم قتل‌های زنجیره‌ای از طریق بازسازی شبکه‌ی این قتل‌ها، کشاندن مبارزین و معترضین به‌خانه‌های امن از قبیل شماره ۵۹ سپاه پاسداران، اداره‌ی اماکن نیروی انتظامی و تهدیدهای سران‌نظامی، از جمله‌ی آخرین

سال نو ، چالش نو !

یک سال دیگر از عمر ننگین جمهوری اسلامی-این لکه ی ننگ بردامن بشریت مترقی، آزادی خواه و دموکرات-گذشت. طی این سال، حاکمین علیرغم تجاوزات پیوسته به حقوق حقه ی مردم ایران، اما بیش از پیش به علت مبارزات مداوم مردم و در پیشاپیش آنها طبقه ی کارگر ایران، به حال دفاعی افتاده و تلاشهای رذیلاته شان صرف حفظ قدرت به هر قیمت شد.

اعلام ایران به مثابه بخشی از " محور شرارت" توسط بوش ، رئیس جمهور آمریکا، گرچه باعث تخفیف تضاد بین دو جناح حاکم در آستانه ی سال گرد انقلاب بهمن ۵۷، شد و اینان تکرار سناریوی مشابه افغانستان را در برابر خود دیدند و لاف مقابله با تهاجم آمریکا را بر زبان راندند، اما آنها به خوبی آگاه هستند که این بار قادر نیستند مردم ایران را همانند زمان جنگ با عراق، با حيله و نیرنگ و یا به زور سرنیزه به جبهه های جنگ بفرستند و در صورت چنین کاری، تفنگها به سوی حاکمین رژیم نشانه خواهند رفت. به همین دلیل، آنها ترجیح خواهند داد تا در برابر قلدرومنشی بوش قدری کوتاه آمده و به خواسته های تحمیلی او تا حدی پاسخ مثبت دهند تا در قدرت باقی بمانند. اقرار به وجود تعداد ۱۵۰ نفر عضو "القاعده" در ایران، در حالی که قبلا شدیداً این امر توسط مقامات عالی رتبه رژیم تکذیب شده بود، نمونه ای از این وادادن ها می باشد.

حادثه ی تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله ی آمریکا به افغانستان، درهم کوبیده شدن سریع رژیم طالبان و فراهم شدن شرایط برای بازگشت محمد ظاهر شاه به افغانستان، قند را توی دل جناح بورژوازی در اپوزیسیون و به خصوص سلطنت طلبان آب کرده و آنها به تکاپو افتاده اند تا از این نمد کلاهی برای خود بدوزند!

نیروهای بورژوائی در ارائه خود به عنوان آلترناتیو در مقابل حاکمین کنونی و علیرغم پایگاه اجتماعی ناچیزشان ، مشکل چندانی ندارند، چون که هم مورد تایید سرمایه های جهانی هستند و هم جناحی از بورژوازی داخلی و خرده بورژوازی مرفه نیز مدافع چنین تغییری می باشند. اما کسب قدرت دولتی توسط اکثریت جامعه یعنی کارگران و زحمت کشان، مقوله ای است کاملاً متفاوت. مثلاً برای بورژوازی کافی است تا انتخاباتی بدون دخالت "شورای نگهبان" و زیر نظر "سازمان ملل متحد" انجام بگیرد تا آنها با دادن وعده و وعیدهای توخالی و با تکیه به امکانات مادی و تبلیغی شان، رای مردم را به دست آورند. در حالی که برای نیروهای مدافع طبقه ی کارگر و زحمت کشان، که زیر شدید ترین سرکوب و قلع و قمع ، به میزان زیادی در داخل کشور ازهم پاشیده و از امکان داشتن حداقل تماس با توده ها و

تبلیغ محروم شده‌اند، به دست آوردن اکثریت - علی‌رغم داشتن حقانیت تاریخی - بسیار بعید است.

طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمت‌کش در مبارزه برای تحقق خواسته‌های شان و از جمله کسب قدرت به سلاح سازمان (صنفی و سیاسی) نیازمنداند. در غیر این صورت ثمرات مبارزات آنها توسط طبقات دیگر دزدیده خواهد شد. به همین دلیل ادعای مبارزه برای تحقق "دموکراسی"، حکومتی "سکولار" و یا تبلیغ ضرورت تشکیل "مجلس موسسان" برای تعیین نوع حکومت آینده، در شرایط کنونی که طبقه‌ی کارگر متشکل نبوده و دارای رهبری قدرتمند و با اتوریته‌ی نیست، تنها ژستهای "دموکراتیک" و "خیرخواهانه"ی اپورتونیسیم سیاسی مفلوکی است در خدمت کشاندن طبقه‌ی کارگر ایران به یک دوره‌ی مبارزه‌ی رفرمیستی بی‌هوده، تحت نظارت و استثمار بورژوازی و نیز ستمی که به دلیل

توفانی بودن اوضاع منطقه توسط بورژوازی شدیداً اعمال شده، می‌شود و خواهد شد! دل‌بسته‌گان به انتخابات پارلمانی و مجلس موسسان باید یک جا را، در این دنیای پهناور با بیش از ۲۰۰ سال تجربه‌ی انتخاباتی از نوع پارلمانی، نشان دهند که در آن طبقه‌ی کارگر توانسته است با این ترندها به قدرت برسد تا آن را توشه‌ی استدلال بی‌پایه‌ی خود بکنند!

حتا آن بخش از نیروهای چپ مدعی سوسیالیسم و کمونیسم که در راه ایجاد ستاد رهبری‌کننده‌ی رزمنده و انقلابی واحد طبقه‌ی کارگر- حزب کمونیست ایران - مبارزه نکرده و با تزلزل و تردید با حفظ علم پاره پاره‌ی ضرورت بقای فرقه‌ها در شرایط کنونی و بزرگ جلوه‌دادن اختلافات نظری، به ایجاد جبهه‌ی از نیروهای کمونیست رضایت داده و در مورد آن داد سخن می‌دهند به اپورتونیسیم در عرصه‌ی تشکیلاتی دُچار بوده، دیدگاهی مشابه دیدگاه پلورالیستها داشته و در عمل و در ظاهری چپ، در تحلیل نهائی در خدمت بورژوازی قرار می‌گیرند.

لذا در آستانه‌ی سال نو، یک بار دیگر تاکید می‌کنیم که رهائی جامعه‌ی ما از زیر استثمار، ظلم و ستم طبقاتی، نه تنها درگرو مبارزه‌ی کارگران و زحمت‌کشان علیه حاکمین، بلکه همچنین درگرو متشکل ساختن آنها در تشکلهای صنفی و سیاسی و به‌ویژه ایجاد حزب سیاسی پیشرو کمونیست، می‌باشد. اگر قرار است چالشی مطمئن توسط کمونیستها در خدمت به امر سرنگونی دولت بورژوازی و درهم شکستن ماشین دولتی آن و برپائی حکومت شورائی و بالاخره ادامه‌ی انقلاب تا به آخر، تا تحقق کمونیسم، صورت گیرد، این امر در قدم اول با توجه به شرایط کنونی، از درهم شکستن فرقه‌های فرسوده‌ی متعلق به گذشته، طرد تقدیس گروه‌گرایی و تلاش برای ایجاد تشکیلات واحد کمونیستی در ایران توسط کمونیستها، می‌گذرد.

مطمئناً کمونیستهای راستین و انقلابی در ایران جواب رد بر فرقه‌گرایی و یا جبهه‌سازیها خواهند داد، زیرا مبارزه‌ی طبقاتی را بدون ابزار محکم، استوار و پایدار طبقاتی، نمی‌توان به درستی رهبری کرد. در شرایط حساس کنونی، اپورتونیسیم سیاسی و تشکیلاتی می‌تواند به مبارزات کارگران لطمه

رسانده و علیرغم وضعیت متفاوت، نتیجه‌ی مشابه بعد از انقلاب بهمین را پدید آورد. بنا براین هشیاری کمونیستها در این بُرهه از زمان، امری است بسیار ضرور برای جلوگیری از تکرار تاریخ تلخ انقلابات گذشته‌ی ایران و مخالفت با هرگونه گرایش به راست یا به رفرمیسم.

* * *

مرتجعین سنگی بلند کرده‌اند که عاقبت روی پای‌شان می‌افتد !

(در باره‌ی محاکمه‌ی اسلوبودا میلوسوویچ رئیس جمهور سابق یوگوسلاوی در دادگاه لاهه)

هفته‌ی دوم فوریه، مردم جهان شاهد محاکمه‌ی اسلوبودا میلوسوویچ، رئیس جمهور سابق یوگوسلاوی در "دادگاه بین‌المللی رسیده‌گی به جنایات جنگی لاهه - هلند"، بودند. دست‌گاه تبلیغاتی امپریالیستها ادعا کردند که بعد از دادگاه نورنبرگ که در آن رهبران نازیستها محاکمه شدند، دادگاه کنونی نیز از اهمیت تاریخی برخوردار می‌باشد. در دادگاه نورنبرگ، علیرغم محاکمه شدن به حق سران نازی، اما کم‌ترین اشاره‌ای به بمباران وحشیانه‌ی مناطق مسکونی مردم آلمان و تبدیل شهرها به تلی از خاکستر توسط ارتشهای آمریکا و انگلیس و درهم کوبیدن شهرهای هیروشیما و ناکازاکی با بمبهای اتمی توسط آمریکا، نشد. طبق معمول "قوی‌ترین، به‌ترین!"، محاکمات پایان یافتند. از آن زمان بیش از ۵۰ سال می‌گذرد. جهان به پیش رفته و تکرار کم‌دی وار دادگاه نورنبرگ دیگر ممکن نیست.

ما در گذشته بارها تاکید کردیم که "دادگاه لاهه" تنها در خدمت پیش بُرد سیاستهایی است که به نفع گسترش نفوذ امپریالیسم فراملی‌ها باشد و دیدیم که پای افرادی نظیر پینوشه و سوهارتو که زیر نظر مستقیم امپریالیسم آمریکا جنایات بی شماری را در سراسر جهان مرتکب شدند به این دادگاه نرسید. چون که در چنین صورتی کل جنایات نظام امپریالیستی می‌بایستی براساس مصوبه‌ی حقوق بشر سازمان ملل متحد (۱۹۴۸) در این دادگاه مطرح می‌شد! و یا هنوز در مورد جنایات حاکمین خون‌خوار ایران و اسرائیل - باز هم به دلیل مناسبات اینان با دولتهای اروپا و آمریکا، این دادگاه کوچک‌ترین اقدامی نکرده، در حالی که در مورد دست‌گیری و محاکمه‌ی دست اندرکاران جنایت کار صرب، در جنگ یوگوسلاوی، دست از پا نمی‌شناسد!

به هر حال، در جریان محاکمه‌ی میلوسوویچ، پس از بازگو شدن جنایات ارتش یوگوسلاوی زیر نظر میلوسوویچ در جنگ کوسوو توسط دادستان، متقابلاً میلوسوویچ نیز با ارائه‌ی مدارک تکان دهنده‌ای

از جنایات ارتش "ئاتو" که منجر به قتل عام مردم بی گناه، ویران کردن بیمارستانها، کودکانها، مدارس، ستونهای مردمی که خواستار برگشت به کوسوو بودند، پلهای ارتباطی، خانه های مردم و موسسات دیگر مورد نیاز مردم شد، نشان داد که طبق اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، این گونه رفتارهای جنگی توسط "ئاتو" جرم و جنایت است و اگر قرار است کسی در این دادگاه محاکمه شود در درجه ی اول این سران ناتو و مشخصا دولت آمریکا به رهبری کلینتون است که با توطئه ی از هم پاشاندن یوگوسلاوی و استقرار حکومتهای دست نشانده محلی، آن هم با تکیه به نیروهای ارتجاعی نظیر او.چه.کا، باعث ارتکاب جنایات فراوانی در حق مردم یوگوسلاوی و مشخصا صربها شدند.

صرف نظر از هر تصمیمی که "دادگاه لاهه" بگیرد، آن چه که مسلم است این است که متهمان درجه ی ۱، رهبران "ئاتو" و مشخصا آمریکا هستند و میلسوویچ تنها به عنوان متهم درجه ی ۲ می بایستی در آن حضور به هم می رسانید!

در همین ماه فوریه، بوش، رئیس جمهور آمریکا، با "محور شرارت" نامیدن عراق، ایران، کره شمالی و تهدید به تهاجم نظامی به این کشورها و تروریست خواندن آنها، یک بار دیگر خود را در مقام قاضی القضاة جهان قرار داد و حکم صادر کرد. وی جنگ افروزی حاکمین آمریکا را طی سخن رانی در پایگاه هوایی "مندورف" در آلاسکا عیان کرد و گفت: "مردم آمریکا باید متوجه باشند که بهترین راه حفاظت از میهنمان این است که ما جلوی نیروی نظامی آمریکا را باز بگذاریم و این همان کاری است که درحال انجام آن هستیم!" (ایران تایمز- جمعه ۳ اسفند ۱۳۸۰). آیا از این شورانه تر می توان به تهدید مردم جهان پرداخت؟

اکنون بیش از ۱۰ سال است که نزدیک به یک میلیون کودک عراقی در اثر محاصره ی اقتصادی آمریکا، جان خود را از دست داده اند و عامل مستقیم آن نیز دولت آمریکا می باشد. پس اگر قرار است، تروریست یا "محور شرارتی" در جهان جستجو شود، باید قبل از هر چیز به واشنگتون و تل آویو رفت و دولتهای آمریکا و اسرائیل و در راس آنها بوش و شارون را به مثابه محور شرارت و جنایت کار ردیف اول، به دادگاه لاهه کشاند.

در این جا نیز بوش و دارو دسته ی جنگ طلب اش، سنگی برداشته اند که بالاخره روزی روی پای خود آنها خواهد افتاد. اکنون که حقانیت "مبارزه علیه تروریسم" مورد ادعای آمریکا حتا توسط هم نظران اروپائی اش به زیر علامت سوال رفته است (آن هم به دلیل منافع این متحدان در خاورمیانه!)، امپریالیسم آمریکا برای خارج ساختن خود از رکود و بحران اقتصادی در وضعیتی است که مجبور است هرطور شده تنور جنگ را به بهانه ی مبارزه علیه تروریسم، داغ نگه بدارد. زیرا از این طریق هم با تشدید تولید سلاحهای مرگ بار، صنعت آمریکا را از رکود در می آورد، هم به عنوان تنها اَبَر قدرت جهان موقعیت خود را تثبیت خواهد کرد و هم با دست یابی به منابع عظیم انرژی در خاورمیانه، قفقاز

و آسیای مرکزی و در عین حال ایجاد دهها پایگاه نظامی در این مناطق، خواهد کوشید مانع از شکل‌گیری محور رقابت "چین، روسیه و ایران" گشته و نهایتاً بتواند ثروتهای طبیعی ملل ساکن منطقه را به یغما ببرد.

اختاپوس ۸ پای آمریکا چنین می‌پندارد که به مثابه تنها اَبَر قدرت نظامی جهان قادر است در قرن ۲۱، مردم جهان را به زیر سلطه‌ی امپراتوری خود بکشد! اما مرتجعین هیچ گاه از تاریخ نیاموخته‌اند:

هیتلر و موسولینی چنین نکردند و به گورستان تاریخ فرستاده شدند؛ کندی و نیکسون چنین نکردند و پوزه شان در هندوچین به خاک مالیده شد؛ و امروز بوش و شارون کم‌دی وار ادای آنها را در می‌آورند و بیش از پیش مورد نفرت مردمان سراسر جهان قرار می‌گیرند.

بگذار اختاپوس آمریکا خود را در سراسر جهان کش بدهد. این امر خشم باز هم بیشتر میلیارد‌ها انسان آزاده را علیه آن برانگیخته و روز مرگ نظام فراملی‌ها و "بازار آزاد جهانی" را نزدیک تر خواهد کرد.

منطق امپریالیستها و مرتجعین جز این نمی‌تواند باشد: آنها سنگی را بلند کرده‌اند که بالاخره روزی به روی پای خودشان خواهد افتاد. در مقابل منطق مردم استثمارشده و ستم‌دیده‌ی جهان نیز چنین است: "مبارزه، شکست؛ بازهم مبارزه، بازهم شکست و سرانجام پیروزی" (مائو)

* * *

برخی از موضع‌گیریهای حزب در سه ماه اخیر:

جهان وارد عصر بربریت مدرن شده‌است!

در بخش شرقی خاورمیانه، با اعلام جنگ دولتهای آمریکا و انگلیس علیه طالبان و آغاز حملات هوایی، تا به حال هزاران نفر از مردم بی دفاع افغانستان کشته و مجروح و معلول و میلیونها کودک و زن، پیر و جوان افغانی، در آغاز فصل سرما، در بیابانهای خشک سرگردان و آواره شده‌اند. مجاهدین جبهه‌ی شمال با کمک دولتهای آمریکا، اروپا، روسیه، ایران، تاجیکستان، ازبکستان و غیره فعالتر حملات خود را به طالبان شدت بخشیدند. دولت پوشالی کابل سریعاً سقوط کرد و نیروهای شمال وارد کابل شدند. اینان در اولین اقدامهایشان، جلوی زنان مبارز افغانی را که در اعتراض به پوشش اسلامی "برقع"، دست به راه پیمائی زده بودند، گرفتند. آن بخش از ارتش پوشالی بن لادن نیز که در شمال تسلیم شده بودند، به بهانه‌ی شورش کردن در زندانی در مزار شریف، قتل عام شدند. گوشها و بینی‌های شش نفر در جاده‌ی کابل - جلال آباد به جرم تراشیدن ریش خود، توسط مردان مسلحی بریده و کف دستشان گذاشته شد. در بُن آلمان هم، با سلام و صلوات دولتی دست‌نشانده و مورد حمایت آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا و غیره، مرکب از نماینده‌گان سران قبایل و متنفذین

شریر که مورد نفرت مردم افغانستان هستند - به سرکرده گئی حامد کرزای - بر مردم آن دیار تحمیل شد.

در کدام یک از حرکات بالا رعایت حقوق بشر را می توان سراغ گرفت؟ آیا بربریت چیزی بالاتر از این است؟!

در بخش غربی خاورمیانه و در فلسطین اشغالی، بیش از نیم قرن است که صهیونیسم در کمال بی رحمی و شقاوت حقوق مردم فلسطین را پایمال می کند و حتا نسبت به قطعنامه ها و یا تصمیماتی که خود پای آنها را امضاء کرده است، در زیر چشم اغماض گر جهان سرمایه بی اعتنا می ماند! اکنون ارتش اسرائیل با مدرن ترین سلاحهای اهدائی آمریکا، شب و روز مشغول بمباران شهرهای فلسطین است. هلی کوپترهای توپ دار اسرائیل به شکار انسانها در کوچه و بازار می پردازند و خانه ای را نمی توان یافت که با گلوله های صهیونیستی سوراخ سوراخ نشده باشد. جهان سرمایه داری به دشمنی با مردم فلسطین و حمایت از صهیونیستها، هم چنان پافشاری می کند. ستاره ی داوود با صلیب شکسته، در سَمبُل قساوت و بربریت شدن، به رقابت می پردازد!

در کدام یک از این روی دادها می توان احترام به حقوق بشر را یافت؟ برای ورود به عصر بربریت چه چیزی بیشتر از این لازم است؟!

در ایران، داربست شکسته و به شدت متزلزل "جمهوری"، "قانون اساسی"، "دولت انتخابی"، "مجلس" و غیره را دارند فرو می پاشانند و رجعت به حکومت اسلامی ولایتی بیش از پیش شروع شده است. اعدامها در حال افزایشند، معتادین را همانند روسپیان به قتل می رسانند. دستگاه ترور دوباره فعال شده است. نظام قضائی رژیم افسارگسیخته حکم صادر می کند. زبانها بریده شده و قلمها را شکسته اند و شکار انسانهای معترض و شکنجه ی آنان در زندانهای مخفی تداوم می یابد. مزد بخور و نمیر نیز از کارگران دریغ شده و آنها را در انبوه صدها هزار به کوچه ها می ریزند تا هم راه با خانواده هایشان به تباهی کشیده شوند. امنیت از جامعه رخت بر بسته است. اما دولتهای غربی از این رژیم خون خوار حمایت می کنند و ایران را کشوری امن قلمداد می نمایند و پناه جویان ایرانی را گروه گروه تحویل درنده گان جمهوری اسلامی می دهند! آیا در این روی دادها و موضع گیریها کوچک ترین نشانی از دفاع از حقوق انسانها را می توان یافت؟ بربریت چه چیزی غیر از اینها می تواند باشد؟!

خاور میانه، مشتی است به نمونه ی خروار! گفته می شود که باید نظام سوسیالیستی برای نجات جهانیان، مستقر شود و گرنه جهان به سوی بربریت خواهد رفت. غافل از آن که هم اکنون جهان وارد فاز بربریت مدرن شده و نظام سرمایه داری فراملی ها با قدرت تمام در جهت تحقق امپراتوری جهانی، عمل می کند و با فرو رفتن هرچه بیشتر جهان سرمایه، در رکود و بحران، بربریت مدرن نیز شتابان و بی پروا تر عمل می کند!

در آغاز قرن ۲۱ میلادی، جهان در برابر انتخاب بزرگی قرار گرفته است: سوسیالیسم و رهائی یا بربریت و نابودی!

اما بیش از ۹۰٪ مردم جهان راه سوسیالیسم را انتخاب خواهند کرد. این جهان ساخته و پرداخته ی کارگران و زحمت کشان یدی و فکری است و متعلق به آنها. آنها نخواهند گذاشت نظام هار سرمایه های فراملی دنیا را به ویرانه ای غیر قابل زنده گی تبدیل سازد و در این راه پرافتخار کمونیستها وظیفه ی سنگین متحد کردن خود و طبقه ی کارگر و توده های زحمت کش جهانی را برای پایان دادن به عصر بربریت سرمایه، به عهده دارند و به این خاطر باید آگاهانه، مسئولانه و مجدانه خود را آماده ی جواب دادن به این وضع، بنمایند. بربریت مدرن، بدون تردید منکوب خواهد شد و سوسیالیسم بر ویرانه های آن شکوفا خواهد گشت.

۱۶ آذر ۱۳۸۰ - حزب رنجبران ایران

* * *

به رفقای شرکت کننده در تحصن دفاع از جنبش کارگری در ایران در
استکهلم - سوئد

رفقای گرامی همان طور که در توضیح وضعیت کارگران نساجی بارش و مبارزات آنها - به مثابه مشت نمونه ی خروار- به درستی اشاره کرده اید، تجاوز به حقوق کارگران در ایران توسط نظام مستبد جمهوری اسلامی نوکر سرمایه داران، حد و مرزی نمی شناسد و در کمال بی رحمی و بی شرمی پیوسته ادامه می یابد.

مبارزات کارگران نیز علیه این تجاوزات گرچه پیوسته جریان داشته اما به دلیل این که به صورت جداگانه تا به حال پیش برده شده، علیرغم فداکاری و پافشاری کارگران و تحمل انواع سختیها نظیر ضرب و شتم، زندان و شکنجه، اخراج و حتا کشتار آنان توسط مزدوران رژیم، از موفقیت چندانی بهره مند نبوده است. لذا متشکل شدن کارگران در سازمان واحد مستقل سراسری صنفی و سیاسی خودشان یک ضرورت بالاتردید است.

در خارج از کشور نیز متاسفانه دفاع از حقوق حقه ی کارگران و زحمتکشان تنها توسط نیروهای چپ مدافع طبقه ی کارگر - البته آنها هم به صورت جداگانه! - صورت گرفته و نیروهای وابسته به طبقات دیگر از بازگو کردن این مبارزات نیز طفره می روند!

لذا، حزب رنجبران ایران، به مثابه یکی از تشکلهای شرکت کننده در نشست مشترک، ضمن پشتیبانی از این حرکت دفاعی شما، مجبور به بیان این نکته است که اگر در ایران از جمله شرایط پلیسی مانع از حرکت مشترک کارگران در زیر یک پرچم صنفی یا سیاسی شده، اما در خارج از کشور این امکان وجود دارد که نیروهای مدافع طبقه ی کارگر تا حد ممکن باید سعی کنند تا دست به اقدامات مشترک اعتراضی علیه رژیم جمهوری اسلامی بزنند تا هم این رژیم را در انظار بین المللی بیشتر افشا نمایند و هم طبقه ی کارگر و نیروهای مبارز و آزادی خواه جهان را به دفاع از مبارزات طبقه ی کارگر در ایران، جلب نمایند. هم دلی و هم راهی در هر مبارزه ی مشترک شرط مهمی در پیروزی این مبارزه می باشد.

۱۸ دسامبر ۲۰۰۱ - از طرف حزب رنجبران ایران- ابراهیم

* * *

بیانیه مشترک در رابطه با گسترش مبارزات توده ای در ایران

از اعتراضات فرهنگیان و معلمان تهران حمایت می کنیم

توسعه جنبش دانشجویی و اعتراضات اخیر فرهنگیان در ایران در کنار جنبش کارگری، جمهوری اسلامی را سخت به تکاپو انداخته است. اکنون دیگر نمی توان بر این جنبش ها سرپوش گذاشت. مبارزه علیه جمهوری نکبت بار اسلامی نه تنها خصلت توده ای بخود می گیرد بلکه پیگیرتر، قاطع تر و مصممانه تر می گردد.

دستگیری و ضرب و شتم دهها تن از معلمان و فرهنگیان معترض که به خاطر احقاق حقوق خود بپاخاسته اند، نشان از قدرت و توانمندی جمهوری اسلامی نیست، ضعف دستگاه حاکمه است که برای حفظ نظام سرمایه داری چاره ای جز این نمی بیند. لیکن مبارزه علیه رژیم استبدادی نه تنها قطع نمیشود بلکه بر شدت آن همواره افزوده می گردد.

در کنار حرکات اعتراضی دانشجویان، جوانان، روشنفکران، فرهنگیان، اعتصابات کارگران قطع نمی شود. در یک سال اخیر بر تعداد اعتصابات کارگری افزوده شد. کارگران بخاطر دریافت حقوق معوقه خود و اضافه دستمزد با قدرت و اعتماد به نفس بیشتری به اعتصاب دست می زنند بطوریکه رژیم را به وحشت مرگ انداخته اند. اعتصابات کارگران در اصفهان، نوشهر، قائم شهر، ارومیه، کاشان، سقز، سنندج، رشت، ساری و دهها شهر دیگر اگرچه هنوز بصورت سازمان یافته و سراسری نیست اما این اعتصابات هر روز به اشکال توده ای تر و گسترده تری در مقابل سرمایه داران ظاهر شده و رژیم را به مصاف می طلبند.

فرهنگیان و معلمان زحمتکش و شریف ایران که کمرشان زیر فقر و گرانی خم شده است، بپاخاسته و در مقابل رژیم صف آرائی کرده اند. اگرچه در اعتصاب اخیر در شرق تهران دهها تن از معلمان دستگیر شده اند، لیکن این مبارزات همچنان ادامه دارد و می رود تا شکل سراسری بخود بگیرد.

خاتمی و دولت وی در برابر فقر و فلاکت و ناهنجاریهای موجود، تنها به وعده، حرفهای بی سر و ته و تبلیغات اکتفا می کند. از دیالوگ تمدنها سخن می رود، لیکن کارگران، روشنفکران، فرهنگیان و جوانان متمدن و حتا معترضین خودی را نیز مورد سرکوب و آزار قرار می دهند. با چنین وضعی توسعه مبارزه مردم علیه تمامیت رژیم اجتناب ناپذیر است و با هیچ ابزاری از آن نمی توان جلوگیری کرد. توسل به ترور، شکنجه، زندان و اعدام آتش مبارزه را خاموش نمی کند، آنرا تیزتر و سوزان تر می گرداند. کارگران، دانشجویان، معلمان، زنان و جوانان ایران بمبارزات خود گسترش می دهند و خلاف جریان ارتجاعی دوم خردادی و نیروهای سازشکار در حرکتند.

ما نیروهای امضاءکننده این بیانیه ضمن حمایت و پشتیبانی از مطالبات عادلانه و دموکراتیک فرهنگیان و معلمان تهران و سراسر ایران از دانش جویان، دانش آموزان و همه آحاد مردم ایران می خواهیم که دوشادوش فرهنگیان جامعه برشده مبارزه خود علیه دستاریندان جمهوری اسلامی بیفزایند و عرصه را بر رژیم تاریک اندیش و ضد بشری اسلامی تنگتر نمایند. ما از تمامی سازمانها، احزاب و شخصیت‌های مترقی و بشر دوست می خواهیم که ضمن محکوم کردن فرهنگ ستیزان جمهوری اسلامی از خواسته های انسانی و برحق فرهنگیان و معلمان ایران حمایت نمایند.

زنده باد اتحادکارگران، فرهنگیان، روشنفکران، دانشجویان و دانش آموزان ایران علیه ارتجاع و امپریالیسم جهانی!

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی و سوسیالیسم!

امضاء: هسته اقلیت واحد سوئد؛ سازمان فدائیان اقلیت واحد سوئد؛ حزب رنجبران ایران واحد سوئد؛ سازمان کارگران انقلابی ایران(راه کارگر) استکهلم؛ سازمان فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران؛ تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران-سوئد؛ سازمان اتحاد فدائیان کمونیست- سوئد؛ حزب کار ایران(توفان) واحد سوئد؛ اتحاد چپ کارگری ایران(استکهلم)

۲۶ دی ۱۳۸۰

* * *

مارش استوار کارگران و زحمت‌کشان ، کاخ ستم‌گران را سخت به لرزه انداخته است!

به دنبال مبارزات بی وقفه ی کارگران و دانش جویان در دفاع از حقوق حقه ی خویش و آزادی، اکنون دهها هزار معلم به جان آمده از فقر و تحقیر در سرتاسر ایران به پا خاسته اند تا از حرمت انسانی خود دفاع کنند. آنها در این هفته، با سردادن شعار " معلم، کارگر، معلم دانش جو، اتحاد، اتحاد"، خیابانهای شهر تهران را از برابر مجلس شورای اسلامی تا دانش گاه طی کرده و دست گاه سست عنصر قانون گذاری را به سُخره گرفتند.

حاکمین جمهوری اسلامی از سوئی مذبححانه می کوشند تا با کشاندن این جنبش به زیر مصالح جناحی و ممانعت از فرا روی شعارها از حد خواسته های صنفی، مانع تعمیق و گسترش این مبارزات شوند و از سوی دیگر در هراس از اوج گیری این جنبش، دست گاه سرکوب خود را به کار گرفته و با دست گیری دهها تن از معلمان معترض، می خواهند مانع از اقدامات قاطع تر معلمان گردند.

در چنین وضعیتی است که روشن بینان هر دو جناح که خطر را زودتر احساس کرده اند، مرتبا هشدار می دهند تا حاکمین اوضاع را دریافته و کاری نکنند که رشته ی کارها از دست شان بیرون آید! جعفر گلابی در

روزنامه آفتاب یزد - اول بهمن ۱۳۸۰- می نویسد: "اگر این غولها بیدار شوند، تنها پایکوبی شان زلزله های

مهیّب و ویرانگری به بار خواهد آورد."

آنها، صدای مارش نزدیک شونده ی طبقات استثمارشده و زحمت کش را شنیده اند ، اما هنوز حاضر به بیان این واقعیت نیستند که سالهاست توده های مردم ، در موقعیتهای مختلف نفرت خود را از عمل کرد حاکمین ابراز داشته و

مبارزات خود را هر روز بیشتر از روز قبل، سازمان داده و تا تحقق خواسته های شان این مبارزه را ادامه خواهند داد.

دفاع از این مبارزات آینده ساز و شرکت در آنها، بدون هیچ قید و شرطی، وظیفه ی کلیه ی نیروهای انقلابی و آزادی خواه است. اما نکته ی قابل توجه این است که مبارزات مردم و نیروهای سیاسی پشتیبان آنها، مکمل یکدیگراند. مبارزات مردم هراندازه هم که گسترده باشد، بدون رهبری نیروی سیاسی آگاه و پیشرو، در نیمه راه توسط مشتی افراد فرصت طلب و متمایل به طبقات استثمارگر، به کج راه کشیده می شود و تجربه ی انقلاب بهمن گواهی بر این مدعا است.

لذا اکنون که بیش از ۷۰٪ مردم ایران در برابر حاکمان ایستاده اند و ندای وحدت خود را سر می دهند، نیروهای سیاسی موظفند از سطح دادن اعلامیه های پشتیبانی از مبارزات مردم پا را فراتر نهاده و برای پیوستن به این مارش بزرگ، با آموختن از توده ها، وحدت خود را در درجه ی اول مستحکم سازند، تا از تاریخ، از عمل انقلابی و از توده ها عقب نمانند.

کاخ ستم گران حاکم جمهوری اسلامی بیش از پیش ترک برداشته و روند فرو ریزی آن آغاز شده است. نیروهای کمونیست در این لحظات حساس باید برای به دست گرفتن رهبری مبارزات مردم و جلوگیری از استمرار حاکمیت سرمایه داری، فرقه گرائی را با نفرت بدور بریزند و در صفی واحد و متحد به استقبال جنبش فزاینده ی کارگران و زحمت کشان، بروند.

پیروز باد مبارزات معلمان، کارگران و دانش جویان علیه رژیم جمهوری اسلامی !

زنده باد وحدت مبارزاتی کارگران، دانش جویان و معلمان و دانش آموزان !

سرنگون باد رژیم منفور جمهوری اسلامی سرمایه !

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم !

حزب رنجبران ایران - ۲ بهمن ۱۳۸۰

* * *

رفقا و دوستان گرامی ! سلام گرم ما را بپذیرید.

اکنون که شما سرگرم برگزاری یادبود پانزدهمین سال گرد جان باختن مینا، از بنیان گذاران " راوا " هستید، که به دست عوامل مزدور ارتجاع مذهبی افغانستان، صورت گرفت؛ فرصت را مغتنم شمرده و ضمن تجلیل از مبارزات پُرشور شما علیه اشغال گران سوسیال-امپریالیست و حکومت دست نشانده ی آنها و جهادیها و طالبانهای مرتجع و خون خوار در گذشته، و پشتیبانی از مبارزات برحق کنونی شما علیه دولت دست نشانده ی امپریالیسم،

جکومت‌های مرتجع منطقه و مرتجعین افغانستان، مطمئن هستیم که غم جان باختن مینا و صدها و هزاران زن و مرد مبارز افغانی را به نیروی مادی عظیمی تبدیل کرده و تا رهائی کامل زنان افغانستان سُلطه ی طبقات مرتجع، مذهب و مردسالاری، لحظه ای درنگ نخواهد کرد. رابطه و پیوند طولانی ما با جنبش رهائی بخش خلق‌های افغانستان از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که در منطقه ی خاورمیانه کلیه ی کشورها در راستای آزادی و رهائی خود از زیر ظلم و ستم طبقات استعمارگر داخلی و امپریالیسم هم سرنوشت اند. این امر پشتیبانی و کمک متقابل نیروهای انقلابی را ایجاب می‌کند. به این دلیل ما پیروزی شما را پیروزی خود می‌دانیم و در غم و شادی شما شریک هستیم.

حق گرفتاری است و نه دادنی و زنان مبارز افغانستان نشان داده اند که تا تحقق حقوق پایمال شده شان مبارزه را ادامه خواهند داد. پیروزی نهائی بدون شک از آن شما خواهد بود.

۲۸ ژانویه ۲۰۰۲ - از طرف حزب رنجبران ایران - ابراهیم

تکرار کمدی وار تاریخ نه، انقلابی دیگر آری !

(به مناسبت ۲۴ مین سال‌گرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷)

دیکتاتوری شاهنشاهی مدافع سرمایه داری، در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، در اثر مبارزات قهرمانانه و قیام مردم و در پیشاپیش آنها طبقه ی کارگر ایران، سرنگون شد و در شرایط فقدان رهبری انقلابی و پیشرو، غارت گران مذهبی به رهبری خمینی در زیر چشم حمایت گر امپریالیستها، قدرت دولتی را در دست خود قبضه کرده و جمهوری اسلامی متکی بر ولایت فقیه را به جای نظام پادشاهی نشاندهند. دیری نیاید که دست آوردهای دموکراتیک این انقلاب نظیر شوراهای کارگران و دیگر تشکلهای کارگری، آزادی بیان، قلم، اجتماع، اعتصاب و تشکل یابی توسط حاکمین جدید به تاراج رفتند. سرکوب زنان، نیروهای سیاسی، ملیتها و اقلیتهای مذهبی ایران، ابعاد فاجعه باری به خود گرفت. جنگ ارتجاعی ۸ ساله ی وحشتناکی با عراق بر مردم تحمیل شد که صدمات عظیمی را به ویژه بر کارگران و زحمت کشان وارد نمود.

رژیم جمهوری اسلامی ایران طی ۲۳ سال حیات ننگین خود، که هر لحظه ی آن با جنایات و خون ریزیهای قرون وسطائی قابل توصیف است، استعمار، ستم، فساد و بی عدالتی وحشتناکی را بر قرار ساخته، روی خلفای اسلامی و سلاطین مستبد ایران را سفید کرده و لذا لکه ی ننگی نه تنها بر دامن مردم ایران، بلکه بر دامن مردم سراسر جهان در دو دهه ی پایانی قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم شده است، که پاک کردن آن به دهها سال زمان نیاز دارد.

اما رژیم بادی که کاشته، توفان عظیمی را برانگیخته است. به همین علت در ماههای اخیر با تشدید خفقان و از جمله قتل زندانیان سیاسی و اعدام زندانیان دیگر، آدم دزدی، احیای شبکه ی قتل‌های زنجیره ای، سرکوب

حرکتهای کارگران، دانش جویان و معلمان، فعال تر کردن بی دادگاهها و غیره، تلاشهای مذبوحانه اش را در سراسیمه گی جهت حفظ قدرت با تکیه به سرنیزه، شدت بخشیده است. طی ۲۳ سال اخیر، کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان، دانش جویان و روشن فکران آزادی خواه و مترقی، ملل و اقلیتهای ملی-مذهبی تحت ستم ایران با تحمل ضد انسانی ترین فشارها و با فداکردن جان شان در برابر رژیم فاسد و آزادی کُش جمهوری اسلامی، مبارزه کرده و جویبارهای این مبارزات می روند تا با پیوستن به هم دیگر به سیل بنیان کنی تبدیل شوند تا نهایتا زیاله ای به نام جمهوری اسلامی را از پهنه ی ایران به دور بریزند.

با رشد مبارزات مردم، تضادهای درونی حاکمین نیز شدت یافته و متقابلا حدت یابی تضادهای درون حاکمین به اوج گیری مبارزات مردم انجامیده است. اکنون وضعیت ایران، حوادث و عکس العملهای حاکمین تشابه زیادی با وضعیت، حوادث و عکس العملهای قبل از انقلاب بهمین دارند: نظیر ورشکسته گی تولیدات داخلی به نفع واردات، بسته شدن کارخانه ها، ورشکسته گی کشاورزان، اوج گیری مبارزات توده ای، قلع و قمع نیروهای سیاسی، فسادهای مالی، قرار گرفتن دوجناح حاکمیت در مقابل یک دیگر، فقدان احزاب سیاسی مترقی و انقلابی و غیره.

اما از نظر خارجی به علت این که رقابت دو اَبَر قدرت ضد انقلابی جهان، جای خود را به گرگتازی یک اَبَر قدرت داده و این اَبَر قدرت با چشیدن طعم پیروزی در جنگ با عراق، با یوگوسلاوی و اخیرا در افغانستان سر از پا نمی شناسد و مرتبا رژیم جمهوری اسلامی را تهدید می کند، اوضاع برای دخالت خارجی مناسب تر از سال ۱۳۵۷ است. امپریالیسم آمریکا که مایل است خاورمیانه و آسیای مرکزی را به تیول خود تبدیل کند، عزم جزم کرده است تا یا حاکمین جمهوری اسلامی را وادار به قبول سیاستهایش بنماید و یا در غیر این صورت، از طریق میدان دادن به سلطنت طلبان و یا بورژوا-لیبرالها، مجددا حکومت دست نشانده ای را به مردم تحمیل کرده و مانع از آن شود که مبارزات ۲۳ ساله آنان به ثمر نرشد. انقلاب دیگری رخ داده و به رهائی طبقه ی کارگر و زحمت کشان از هرگونه استثمار و ستم طبقاتی بیانجامد.

در این شرایط حساس است که کارگران و زحمت کشان علاوه بر تشدید مبارزات حق طلبانه شان علیه رژیم حاکم، باید با تقویت اتحاد خود در سازمانهای صنفی و سیاسی شان و از جمله کمونیستها با متحد شدن در حزب واحد کمونیست و اجتناب از بدل شدن به آلت دست نیروهای بورژوازی، به چنان آلترناتیوی تبدیل شوند که نگذارند سناریوی انقلاب بهمین و یا تحمیل حاکمیتی ارتجاعی با هم دستی مرتجعین داخلی و جهانی، مجددا تکرار شود. اوضاع ایران تحرک بیشتری را از کلیه ی طبقات اجتماعی انقلابی و نیروهای سیاسی مترقی و پیشرو ضد رژیم، طلب می کند.

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی حامی سرمایه !

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم !

۱۴ بهمن ۱۳۸۰ - حزب رنجبران ایران

رفقای گرامی

سی و سومین سال گرد تاسیس کومه له و ۲۶ بهمن روز کومه له را به شما تبریک می گوئیم.

کومه له از ابتدای حیاتش، به مثابه یک سازمان کمونیستی و تحت رهبری رفقای مبارز و جان باخته ای چون محمدحسین کریمی و فواد سلطانی و با سمت گیری انقلابی، توانست پیوند فشرده ای با کارگران و زحمت کشان کرد برقرار ساخته و با شرکت در مبارزات دهقانان علیه فئودالها، در مبارزه ملی جهت کسب حق تعیین سرنوشت خلق کرد و در سازمان دهی مبارزات کارگری در کردستان و به ویژه مبارزه علیه یورش نظامی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به کردستان و جنبش مقاومت مسلحانه ی مردم کردستان، نقش ارزنده ای داشته و ناشی از این عمل کردش، نه تنها در کردستان بلکه در سراسر ایران به حق مورد احترام کارگران و زحمت کشان و نیروهای چپ قرار بگیرد.

اکنون که پس از سالها فراز و نشیب در جنبش کمونیستی ایران، بار دیگر تلاش برای پایان دادن به تفرقه و تشتت نظری و سازمانی کمونیستها در این جنبش به امر میرمی تبدیل شده است، کومه له می تواند تاثیر شایسته ای در این حرکت داشته باشد. در این راستا و در امر خدمت به مبارزات کارگران و زحمت کشان در ایران به خاطر تحقق آزادی و سوسیالیسم، برای شما آرزوی موفقیت می کنیم.

حزب رنجبران ایران – واحدآلمان – ۲۶ فوریه ۲۰۰۱

* * *

گرامی باد ۸ مارس، روز مبارزه ی جهانی زنان در راه رهایی!

۸ مارس (۱۷ اسفند)، همانند اول ماه مه، از روزهای پراهمیت در تاریخ تکامل جوامع بشری است. ۹۲ سال پیش در چنین روزی زنان مبارز و پیش رو با تعیین این روز به عنوان روز زن، تصمیم قاطع زنان جهان را در نبرد برای رهایی خود از زیر سلطه ی طبقات و نظامهای طبقاتی استثمارگر و ستم گر حاکم و مرد سالاری، اعلام نمودند.

گرچه مبارزات رهایی بخش زنان به قدمت تاریخ جوامع طبقاتی و حتا قبل از آن دوران مرد سالاری می باشد، اما طی قرن گذشته زنان در پیکارهای گوناگون در کشورهای پیش رفته ی صنعتی توانستند بخشی از خواسته های خود را تا حدی به دست بیاورند: نظیر آزادی پوشش، استقلال اقتصادی، حق حفظ کودکان خود تا سن بلوغ در صورت جدایی از شوهر، حق تک هم سری و آزادی انتخاب آن – صرف نظر از نژاد، ملیت ،

مذهب. اما در این کشورها، هنوز هم زنان از دریافت مزد یا حقوق برابر در مقابل کار برابر با مردان، از تبعیض در بازار کار، تبعیض در انتخاب به رهبری موسسات اقتصادی، نهادهای سیاسی (حتا در احزاب)، مسئولیتهای نظامی، فرهنگی و بالاخره از مردسالاری در خانه، رنج می برند.

در عین حال وجود و گسترش خانه های امن (برای زنان کتک خورده و فراری از دست شوهران شان)، گسترش فحشاء و کشاندن زنان و دختران به بازار بی رحم سکس (به ویژه زنان کشورهای عقب مانده) در کشورهای پیش رفته ی صنعتی، تبدیل زنان به عروسکهایی در خدمت بازار تبلیغاتی سرمایه داری و ... سکه ی رایج روز است که ضرورت مبارزه برای از بین بردن این برخوردهای غیر انسانی به زنان را ایجاب می کند.

اما در کشورهای عقب مانده و به خصوص اسلامی، تجاوز به حقوق زنان مرزی نشناخته و تا به حدی غیر انسانی است که مبارزه ی کلّ بشریت انقلابی، آزادی خواه و مترقی را برای پایان دادن به این وحشیگریها، طلب می کند. جمهوری اسلامی ایران یکی از نمونه هایی است که در آن تجاوز به حقوق ابتدایی زنان امر مسلمی تلقی می شود. نمونه ی قتلهای عنکبوتی، لت و پار کردن بدن زنان زیر شلاق به جرم رقص کردن در یک مهمانی خصوصی و عمل کرد "امر به معروف و نهی از منکر" چنان رژیم در خیابانها، عمق این جنایت کاری در حق زنان را نشان می دهد.

مرد سالاری که در پوشش ایده ثولوژی دینی در ایران عمل می کند با تمام وجود پدیده ای ارتجاعی است که می خواهد زنان را به مثابه انسانهای مهجوری از عرصه ی اجتماع رانده و در کنج خانه ها به اسیران جواب دهنده به امیال حیوانی مردان تبدیل کند. گرچه زنان مبارز ایران طی ۲۳ سال حاکمیت قلدنمنشانه ی دین بر دولت مانع آن شدند که خواست حاکمین تحقق یابد، مع الوصف تصور این که زیر سلطه ی ولایت فقیه، یا حکومت مذهبی "مدنی" و یا حکومت غیر مذهبی بورژوازی حتا آزادی پوشش تحقق خواهد یافت، انتظار بی هوده ای است.

این مسئله تنها با گذراندن قانونی در مورد آزادی پوشش، یا در مورد برابری زن و مرد، پایان نمی پذیرد. زیرا مرد سالاری که مقدمه ی ایجاد دولتهای طبقاتی بود، تنها با برافتادن طبقات قابل تحقق است. نگاهی به وضعیت زنان و تبعیضهایی که در مورد آنها در جوامع پیش رفته ی صنعتی اعمال می شود، دال بر صحت این مدعا است.

به همین علت، سرنوشت زنان با سرنوشت سوسیالیسم گره خورده است. اکنون که مبارزه زنان برای رهایی ابعاد عظیم جهانی پیدا کرده و فساد و گندیده گی نظام جهانی سرمایه داری فراملی ها در هر چهار گوشه ی جهان به معرض نمایش درآمده است، می توان امید داشت که با تشدید مبارزه در راه رهایی، قرن بیست و یکم شاهد برخاستن موجهای سرکش شورشهای دوران ساز کارگران، زحمت کشان و زنان باشد. باید به پیشواز این مبارزه ی تعیین کننده برویم.

زنده باد ۸ مارس، روز جهانی زن!

زمستان ۱۳۸۰

جدائی دین از دولت خواست فوری زنان ایران است!
 هم‌راه زنان برای براندازی ستم بر زنان مبارزه کنیم!
 ۶ ساعت کار در روز و ۳۰ ساعت کار در هفته برای زنان!
 برای ارتقاء موقعیت اجتماعی زنان مبارزه کنیم!
 مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی سرمایه، دشمن شماره یک زنان ایران!
 رهائی زنان در گرو مبارزه برای تحقق سوسیالیسم و کمونیسم است!

۱۱ اسفند ۱۳۸۰ - حزب رنجبران ایران

* * *

"درفشانی‌های" پوپولیستی - آنارشیستی رهبری "راه‌کارگر"!

کمیته ی مرکزی "سازمان کارگران انقلابی ایران(راه کارگر)" طی بیانیه ای به مناسبت "بیست و سومین سالگرد انقلاب بهمن" تحت عنوان "انقلابی دیگر در راه است!"(ر.ک. به تک‌برگی راه کارگر، شماره ۱۳۹، ۱۲ بهمن ۱۳۸۰)، یک بار دیگر درک یک‌جانبه و پوپولیستی خود را از نتایج انقلاب بهمن به نمایش گذاشته و از جمله می نویسد: "... ما قدرت را از یکی گرفتیم و به دیگری سپردیم(چرا-ن.): از اقلیتی گرفتیم، به اقلیت دیگری دادیم. اما بازگشت ناپذیری ستم‌ها تنها در صورتی قابل تضمین است که ما توده دهها میلیونی ی زنان و مردان کارگر و زحمت کش، قدرت را بگیریم و به هیچ رهبر و حزب و گروه، و به هیچ ناجی و نابغه و فرشته نسپاریم. انقلاب حقیقی این خواهد بود که از این پس، دست رد برسینه هر نوع قیم و قیومیت بزیم و از پیکار برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، نه برقراری یک "حکومت مردمی"، بلکه حکومت خود مردم را درنظر داشته باشیم. وقتی خودمان بر خودمان حاکم باشیم، هیچکس نمی تواند به ما ستم کند(تکیه از ما است). این بزرگترین درس از شکست انقلاب بهمن است."

در پشت این جملات به ظاهر "رادیکال-دموکراتیک" و "خیرخواهانه"، پوپولیسم و لائنی گویی خطرناکی خوابیده که نقش رهبری را در انقلاب به صفر تنزل داده و از کارگران و زحمت کشان که امروز به دلیل حاکمیت ارتجاع عنان گسیخته، حتا از داشتن سازمانهای صنفی خود نیز محروم اند چه رسد به داشتن احزاب سیاسی و مشخصا حزب سیاسی پیشرو کمونیست که بنا به تعریف تنها علت وجودی اش خدمت به امر آگاه، بسیج، متشکل و مسلح کردن طبقات تحت ستم و استثمار است

برای مبارزه جهت سرنگونی دولت بورژوازی و استقرار قدرت کارگران به صورت طبقه ای متشکل، از میان برداشتن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و توزیع و مبادله، از بین بردن کارمزدی، از بین بردن اختلاف بین شهر و روستا، بین کار فکری و کار بدی، از بین بردن بقایای مناسبات استثمار و غلبه بر نیروی عادت و سنت ارتجاعی، و نهایتاً فراهم نمودن زمینه برای گذار به جامعه ی بی طبقه، بی حکومت انسان بر انسان و به این اعتبار حزب کمونیست جزئی از طبقه ی کارگر و جزء پیشرو آن است و نه مثل احزاب اپورتونیستی-نظیر احزاب سوسیال دموکرات یا رویزیونیست- که در قالب ادعای خدمت به طبقه ی کارگرسالوسانه در خدمت بورژوازی قرار دارند و قیم پرولتاریا می گردند- دعوت می شود که "انقلاب حقیقی" را به پیروزی برسانند و "خود بر خود حاکم شوند" و چنین تبلیغ می کند که گوئی حزب کمونیست هم "قیم" توده های صغیر است!! .

رهبری "راه کارگر" به خود زحمت نمی دهد که سوال کند "چرا در انقلاب بهمن و یا هر انقلاب دیگر(مثلاً انقلاب مشروطیت)، باوجودی که انقلاب را توده های مردم انجام داده اند، اما قدرت را از اقلیتی استثمارگر گرفته و به دست اقلیتی دیگر، باز هم استثمارگر، سپردند که به جای قدردانی از مردم، با حدت و شدت بی نظیری به سرکوب آنان پرداخته و حتا حاضر نشده است ابتدائی ترین حقوق انسانی آنان را رعایت کند؟! اگر به این سوال پرداخته شود، دیگر فرصت برای ادعاهای پوپولیستی باقی نمی ماند! معضل واقعی در انقلاب بهمن ۵۷، این بود که کارگران و زحمت کشان - و حتا تشکلهای سیاسی چپ موجود - تا به آن حد از آگاهی و تشکل یابی نرسیده بودند که درک درستی از چه گونه گی پیشبرد انقلاب و رهبری آن داشته باشند. توده ها متشکل نبودند، رهبری سیاسی پیشرو- حزب کمونیست- وجود نداشت و تشکلهای سیاسی چپ موجود بدون پایه در میان کارگران و زحمت کشان در دریای جنبش توده ای غرق شده و به دنباله روی از آن افتادند و خود جنبش توده ای نیز در شرایط فقدان رهبری سیاسی شناخته شده آگاه، مبارز و با اتوریته، به دنبال دارودسته ی خمینی، که از ویرانه های جهان کهنه درآمده و با مکر و حيله برخی از شعارهای نیروهای سیاسی چپ را به عاریت گرفته بود، افتاد. این دار و دسته توانست به سهولت مردم را گول بزند، به حدی که بیش از ۹۸٪ مردم رای به جمهوری اسلامی دادند که خون خوارترین حکومت از کار درآمد!

آیا امروز این معادله عوض شده؟ درست است که توده های مردم را دیگر نمی توان به ساده گی انقلاب بهمن، گول زد. اما فشار بر روی مردم به حدی است که برای خلاصی از دست رژیم جمهوری اسلامی، امکان زیادی هست که بار دیگر بین بد و بدتر، به انتخاب بد قانع شوند. زیرا هنوز هم از رهبری با اتوریته ی مردم خبری نیست و بورژوازی در اپوزیسیون با ظاهری "دموکرات" و "سکولار" در کمین نشسته تا ، به کمک امپریالیستها بر مسند قدرت بنشینند و با دادن قول برخی

امتیازات به توده ها، آنها را دُچار خیال واهی کند!

به همین علت با وجودی که مارکسیسم تأکید می کند که "انقلاب امر توده های میلیونی است" (مائو) که در سرنگونی طبقات ارتجاعی حاکم، توده ها نیروی تعیین کننده می باشند، اما بدون داشتن رهبری انقلابی، قادر به حفظ دست آوردهای انقلابی خود نشده و تدریجا ضد انقلاب رانده شده از در ، از پنجره دوباره وارد شده و خانه را به تصاحب خود در خواهد آورد.

اگر کارگران و زحمت کشان "به هیچ رهبر و حزبی" (ولو پیشرو) اعتماد نکنند و کارها را خود به پیش ببرند، این سؤال پیش می آید که اولا اگر امر رهبری توده ها تا به این حد بی مصرف است، چرا توده ها تا به حال نتوانسته اند قدرت را خود بدست گیرند و ثانیا اگر "راه کارگر" به مثابه یک تشکل عمده تا خارج از کشوری، به خود حق می دهد که به مردم راه و چاه را نشان دهد، مگر خود این امر نشان نمی دهد که بالاخره سازمانهای سیاسی نیز نقشی در راهنمایی مردم دارند و سوما اگر مردم خوب راهنمایی شدند، آنها به این حزبی اعتماد کرده و آن را به عنوان رهبر- و نه قیم- خود شناختند، چرا به آن نباید اعتماد کنند؟

اگر توده های مردم به هیچ حزب و رهبری اعتماد نکنند- امری که ضد تاریخی است- و احزاب و رهبران مَهر قیم بخورند، خود این امر به معنای آن نیست که رهبری "راه کارگر" نظیر خمینی مردم بی سلاح را الله و اکبر گویان به جلو تانکها، توپها، بمبها و مسلسلها می فرستد تا دشمن از هیبت آنها هراسان شود، اما در واقعیت "امت همیشه در صحنه"، در زیر رگبار دشمن لت و پار می گردد؟! ما هم مصر هستیم که توده ها به قیم و آقا بالاسر احتیاج ندارند، اما در هر شرایطی و تا زمان محو طبقات در جهان و فوران آگاهی در جهان، به رهبر و تشکل رهبری کننده احتیاج مبرم خواهند داشت و احتراز از این امر به معنای نفی ابتدائی ترین واقعیات است و هذیان گویی ای بیش نیست. رهبری "راه کارگر" قادر نیست چنین موضعی را با صراحت بیان داشته و از آن دفاع کند. زیرا در چنبره ی تبلیغات انحرافی بورژوازی، پرچم دار "پلورالیسم" شده و لذا برای دفاع از این تز، باید اهمیت حزب کمونیست را با حرفهای دوپهلوی، تا حد ممکن به صفر برساند!

لحظه ای فرض کنیم که بر اساس ره نمود رهبری "راه کارگر"، مردم پس از ذکر این که "جنابان راه کارگر، ما صغیر نیستیم که شما به ما ره نمود می دهید"، "خود بر خود حاکم شوند"، برای انجام هرکاری باید مجمع عمومی ای یا فراندومی برگزار کنند تا معلوم شود که اکثریت چه می خواهند و چون قیم هم نمی خواهند همه در انجام آن تصمیم مشخص شرکت کنند و از جمله برای فرستادن یک هیات نماینده گی به خارج از کشور، تمام این اکثریت چند ده میلیونی به راه افتند تا کسی در مذاکرات قیم آنها نشود؟

اگر کارگران و زحمت کشان ، از طریق شوراهای خودشان ، افرادی را برای اداره ی امور کشور انتخاب

کنند که زیر کنترل شوراها، رهبری آن امور را به دست بگیرند و دست بر قضا حزبی کمونیست در این ماجرا اکثریت بیاورد، به همان گونه که اکنون احزاب بورژوایی که اکثریت آراء مردم را به دست آورده و اداره ی امور کشور را به دست می گیرند باز هم رهبری "راه کارگر" باید فریاد و قیما سردهد! یا قبول کند که این رهبران و مسئولین امور خود منتخب طبقه ی کارگراند، جزئی از آن و در خدمت آنند و اگر نباشند هر لحظه ای حق عزل آنها برای طبقه و مردم موجود است!

رهبری "راه کارگر" با بیان این که کارگران و زحمت کشان خود برخوردارند، دست به بدآموزی نیز زده و به تحریف مارکسیسم می پردازد. براساس مارکسیسم در جامعه ی طبقاتی، طبقه ای که وسایل تولید و مبادله را در دست دارد، دولت خود را به وجود می آورد با هدف سرکوب طبقات زیر دست و استثمار شونده. دولت و حاکم به جز این هیچ معنا و مفهومی ندارند. به همین دلیل در جامعه ی کمونیستی، زمانی که طبقات از بین رفتند، دولت نیز خود به خود زایل شده و حکومت بر افراد جای خود را به "حکومت" بر اشیاء می دهد. طبقه ی کارگر وقتی قدرت دولتی را به دست می گیرد، هدفش حاکم شدن خودش بر خودش نیست بلکه حاکم شدنش بر بورژوازی سرنگون شده و بقایای آن است تا دیگر نتوانند زمینه را بار دیگر برای رسیدن به حاکمیت فراهم کنند و تاریخ قرن پیش نشان داد که بورژوازی چنین می کند و به همین دلیل است که مائو تسه دون می گوید در جامعه ی سوسیالیستی هنوز مسئله ی حاکمیت "کی بر کی" حل نشده و امکان دست به دست شدن قدرت فراوان بوده و لذا طبقه ی کارگر باید پیوسته هشیار بوده و مانع آن شود که بورژوازی بار دیگر سر بلند کند و به این اعتبار، طبقه ی کارگر و زحمت کشان، خود بر خود حاکم نمی شوند بلکه بر بورژوازی حاکم می شوند تا مانع از برگشت جامعه ی سوسیالیستی به جامعه ی بورژوایی گردند. وقتی از حاکم حرف به میان می آید، اجبارا باید محکومی باشد، در غیر این صورت حاکم معنا و مفهومی نداشته و کسی خود بر خود حاکم نمی شود! در نتیجه این ره نمود در بهترین حالت به معنای کنار گذاشتن دولت و در بدترین حالت به معنای حکم راندن بخشی از طبقه به بخش دیگر و در این میان فراموش کردن دشمن اصلی یعنی بورژوازی می باشد!

رهبری "راه کارگر" که خود طی کنگره ای سازمانی توسط نماینده گان توده های سازمانی انتخاب شده تا در فاصله ی دو کنگره رهبری این سازمان را به دست گرفته و به هدایت آنان پردازد، چرا برای طبقه ی کارگر نیز چنین روشی را تبلیغ نکرده و درست برعکس، آنها را از حزب و رهبر می هراساند؟!

کارگران و زحمت کشان هرگز چنین لالائی خطرناک را نخواهند پذیرفت. آنها بالاخره حزب رهبری کننده ی راستین خود را - حزب کمونیست را - ایجاد خواهند کرد، مثل حدقه ی چشم از آن دفاع و حفاظت خواهند نمود و در عین حال پیوسته کنترل خواهند کرد تا این حزب از خط انقلابی و پرولتاری

عدول نکند و اگر کرد، دیگر آن را طرد خواهند کرد. همان طور که بسیاری از احزاب کمونیست تغییر ماهیت یافته توسط کارگران و زحمت کشان در کشورهای متعددی طرد شدند.

اگر رهبری "راه کارگر" در موضع درست پرولتری قرار داشت موظف بود که بگوید: اگر در انقلاب بهمن ۵۷ قدرت را به دست اقلیتی از طبقات ستم گر سپردیم به این دلیل بود که رهبری خود را نداشتیم و اگر خیلی دل پُر از رهبری هم دارد، اضافه می کرد که اما مواظب باشیم تا رهبران قیم ما نگردند! عدم تبلیغ این کم بود جدی در مبارزه ی طبقاتی و از جمله عدم تلاش "راه کارگر" در این مسیر، یک بار دیگر باعث خواهد شد که در تغییرات آینده در ایران بازهم سرکارگران و زحمت کشان بی کلاه بماند. زیرا فرقه های موجود کنونی فاقد آن کیفیت اند که بتوانند توده های مردم را در انقلاب آتی رهبری کرده و اعتماد آنها را به خود جلب نمایند. به ویژه این که هر چه قدر که به روز تغییر نزدیک می شویم، اپورتونیسیم بیشتر و بیشتر سربلند می کند تا "راه میان بُری" یافته، با بورژوازی نرد عشق باخته و در این مسیر گرفتار آن فاجعه ای بشود که شاعر می گوید: " شد غلامی که آب جوی آرد - آب جوی آمد و غلام بُرد" !

ابراهیم - ۱۴ فوریه ۲۰۰۲

* * *

نگاهی به اوضاع ایران در سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷

پیش گفتار: بررسی اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران در چهارچوب اوضاع جهانی و از جمله آغاز تهاجمات نظامی و وحشیانه ی نظام جهانی سرمایه به سرکرده گی آمریکا، نشان می دهد که نه تنها مردم ایران بعد از ۲۴ سال که از وقوع انقلاب بهمن می گذرد به هیچ یک از خواسته های اساسی خود یعنی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی نرسیده بلکه در سطح جهانی نیز، تاراج ملل زیر ستم جهان، توسط نظام جهانی سرمایه و در راس آن آمریکا، جهان را به سوی بحرانهای عظیم مالی، اقتصادی و اجتماعی سوق داده و بشریت زحمت کش را بیشتر از هر زمانی دوباره مثل آغاز قرن بیستم در مقابل "بربریت یا سوسیالیسم" قرار داده است.

به عقیده ی برخی از مارکسیستها، شیوع و گسترش بربریت سرمایه هم اکنون کشورهای متعددی از جهان سوم را در بر گرفته و آنها را به سوی فلاکت و نیستی (جهان چهارم) سوق می دهد. سمیر امین در کتاب خود "امپراتوری آشوبها" پیشنهاد می کند که مردم زحمت کش کشورهای جهان سوم و جهان چهارم ، که ۸۵٪ بشریت کارگر و زحمت کش جهان را تشکیل می دهند، باید در جهت ایجاد

یک نظام دموکراسی و سوسیالیسم توده‌ای و مشارکتی که مجدانه از حاکمیت جهانی سرمایه مستقل باشد، به حرکت درآیند.

استفان مزاروش نیز در کتاب جدید خود تحت نام "سوسیالیسم یا بربریت" بدیل‌های تاریخی را که بشریت در آغاز هزاره‌ی سوم در مقابل آنها قرار گرفته است، مورد تحلیل قرار می‌دهد. او با استفاده از نظرات مطروحه در کتاب معروف خود "فراسوی سرمایه"، نشان می‌دهد که "رونق اقتصادی" (**Economic Boom**) دهه‌ی ۱۹۹۰ که بر بنیاد تکنولوژیهای جدید دیجیتال و در چهارچوب اصول اجتماعی حاکم، ایجاد گشته بود، امروز مثل حباب ترکیده است. حتی در ثروتمندترین کشورهای سرمایه داری، بی‌کاری، "ساختاری" و درازمدت گشته و وضع زنده‌گی بسیاری از مردم، مشقت بار شده است. بحران و عدم موفقیت نظام جهانی سرمایه، بیشتر از هر جایی به ویژه در شکست "پروژه‌ی مدرنیزه ساختن جهان سوم" در ده سال اخیر عیان گشته است. نگاهی به اوضاع اسف‌بار کشورهای لیبریا و سیرالئون در غرب آفریقا و سومالی در شرق آفریقا، به خوبی نشان می‌دهد که نظام حاکمیت موجود سرمایه داری، بخش بزرگی از جهان را هم اکنون وارد فاز بربریت ساخته است.

اگر نیروهای مترقی و رادیکال جهان نتوانند با ارائه‌ی یک آلترناتیو اصیل و جدی، جلوی رشد این بربریت را بگیرند، بشریت در سراسر جهان و مقدماتا در کشورهای جهان سوم، با یک وضعیت فلاکت باری رو به رو خواهد شد. بررسی اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران و کشورهای هم‌جوار آن در خاورمیانه (آسیای جنوب غربی) و در افغانستان و پاکستان (در جنوب آسیا) می‌تواند روشن‌گر این نکته باشد که بربریت سرمایه‌داری (بی‌کاری، فقر، جنگ، ویرانی و زیرپا گذاشتن حقوق اولیه‌ی انسانها در زمینه‌های مختلف) به آن بخش از جهان سوم نیز دارد گسترش می‌یابد. در این رابطه، نگاهی کوتاه به اوضاع ایران در چهارچوب اوضاع منطقه و حرکت سرمایه، بیافکنیم: حمله‌ی نظامی آمریکا به افغانستان و ادامه‌ی جنگ تا به حال هزاران هزار مردم بی‌دفاع افغانستان را کشته، مجروح یا معلول ساخته و میلیونها کودک و پیر و جوان افغانی را در فصل سرما در بیابانهای خشک و سرد آواره و سرگردان ساخته است. برخلاف توهمات که نیروهای راست اشاعه می‌دهند، هدف آمریکا برقرار ساختن نظام دموکراتیک، دفاع از حقوق بشر و آزادی بیان و قلم و غیره در افغانستان و کشورهای هم‌جوار آن نیست. نظام جهانی سرمایه و آمریکا در راس آن، خواهان تثبیت دولت وابسته در افغانستان به مثابه ستون فقرات تحمیل سلطه‌ی خود بر مردم آن کشور و نیز استقرار امنیت برای استخراج و صدور منابع عظیم نفت کشورهای آسیای میانه از راه افغانستان و پاکستان است.

در فلسطین اشغالی نیز بیش از نیم قرن است که صهیونیسم در کمال بی‌رحمی و شقاوت، حقوق

مردم فلسطین را پای مال می کند و حتا نسبت به قطعه‌نامه‌ها و یا تصمیماتی - که خود پای آنها را امضاء کرده است- در زیر چشم اغماض گر نظام جهانی سرمایه، بی اعتنا می ماند. شب و روز مشغول بمباران شهرها و شکار انسانها در کوچه و بازار است و خانه ای را نمی توان یافت که با گلوله های صهیونیستی سوراخ سوراخ نشده باشد. ۷۸٪ خاک فلسطین در اشغال صهیونیستهاست. در عرض ۱۵ ماه گذشته ۸۲ نفر توسط صهیونیستها شکار شده و جان باخته اند. بیش از ۶۰۰ خانه ی فلسطینی ها تخریب و با خاک یک سان شده است. مگر بربریت معنائی جز این دارد؟!

در ایران، موجودیت به شدت متزلزل "جمهوری"، "قانون اساسی"، "مجلس" و مطبوعات و غیره را دارند از هم فرو می پاشانند و رجعت به حکومت اسلامی و ولایت مطلقه ی فقیه را بیش از پیش دنبال می کنند. اعدامها در حال افزایش اند. معتادین را همانند روسپیان به قتل می رسانند. دست گاه ترور دوباره فعال شده. قوه ی قضائیه افسارگسیخته حکم صادر می کند. زبانها بریده شده و قلمها را شکسته اند و شکار انسانهای معترض و شکنجه ی آنان در زندانها ادامه دارد. مزد بخور و نمیر از کارگران دریغ شده و آنها را در انبوه صدها هزار به کوچه می ریزند تا هم راه خانواده های شان به تباهی کشیده شوند. امروز بعد از ۵ سال ریاست جمهوری محمد خاتمی و اصلاح طلبان، اغراق نیست اگر بگوئیم "دوم خرداد" و اکثر نهادهای متعلق به جنبش "اصلاح طلبان" یک پروژه ی امنیتی برای بقای رژیم اسلامی و جاده صاف کن بازگشت هرچه بیشتر سرمایه گذاران خارجی به ایران بود. اما در مقابل ایجاد امنیت برای رژیم و سرمایه های خارجی، حاکمین ناامنی سیاسی و مدیریتی شدیدی را برای مردم ایران به بار آورده اند که با برکناری عبدالله نوری از وزارت کشور و زندانی کردن آن و اعمال شدیدتر قتلهای زنجیره ای آغاز شد و اکنون با سرکوب مخالفان و فعال کردن مجدد شبکه ی ترور، ادامه می یابد. این نمونه ها نشان می دهد که جهان واقعا وارد عصر بربریت شده است!

نگاهی به کارنامه ی رژیم در ۵ سال گذشته:

در یک کلام "عبور دادن رژیم از بحران سقوط" و "قرار گرفتن ایران در زیر سلطه ی جهانی سرمایه" کارنامه ی رژیم می باشد. به فاکتورهای زیر توجه کنیم:

- ایران از لحاظ "قرار مغزها" مقام اول را در بین ۶۰ کشور توسعه نیافته ی جهان سومی دارد؛

- ایران از لحاظ فرار پول و ثروت(سرمایه ها) در شمار گروه اول کشورهای جهان است؛

- ایران منابع نفت و گاز خود را به حراج گذاشته است ؛

- ایران با پیش فروش نفت و گاز، بودجه ای دارد که از نظر اقتصادی و مالی بیشتر از هر زمانی به

اقتصاد حاکم جهانی سرمایه وابسته شده است؛

– ایران از نظر حجم اداری یکی از بزرگ ترین بوروکراسی را در میان کشورهای جهان سوم دارد ،
 بودجه شکم افراد آن را سیر نمی کند و در نتیجه کار دوم، رشوه، فساد و فحشا، بی داد می کند؛
 – در ایران شیوع اعتیاد و عواقب ناشی از آن نظیر "فرار کودکان از خانه" و ازدیاد "پدیده ی کودکان خیابانی"، "گسترش جنایت و دزدی"، "گسترش نابرابری و فقر" و نیز استبداد مذهبی فعال مایشاء عمده تا دامن گیر زنان و دخترچه ها می شود.
 – و ...

بدین ترتیب از نظر جامعه شناسی سیاسی باید واژه ی "آینده سازان" را از فرهنگ لغات ایران حذف نمود، چون جوانان ما در "بی آینده گی" مطلق به سر می برند.
 سردمداران "جبهه مشارکت" دیگر حتا از "جامعه مدنی" نیز صحبت نمی کنند. آنها مرتبا به روشن فکران اعلام می کنند که با کمال تاسف برقراری دموکراسی در ایران مسئله ای مربوط به آینده ی دور است. حجاریان و علوی تبار مریدان دانش جوی خود را از دست زدن به فعالیت سیاسی برحذر می دارند و آنها را دعوت به "کار تئوریک" می کنند!
 "ضرورت توجه نظام اسلامی به نسل جوان" در "ضربات پی در پی شلاق در ملاء عام برپیکر جوانان نافرمان" و "ضرورت رساندن زن به جای گاه رفیع و واقعی اش در اسلام" در "دار زدن زنان و سنگ سار کردن آنان" ، خلاصه شده است!
 نتیجه ی این حرفها و ترفندها را اکثریت مردم ایران بعد از گذشت ۵ سال و اندی از حاکمیت "اصلاح طلبان" با پوست و گوشت خود احساس می کنند: دل بستن به توهامات انتخاباتی همان و بدترشدن اوضاع همان. پشت وعده های "دموکراسی" و "اصلاحات" راه افتادن همان و قتلهای زنجیره ای و ادامه سرکوب کارگران و زحمت کشان، اخراج مهاجرین افغانی، کشتار دانش جویان، قتلهای عنکبوتی و سنگسار زنان و شلاق زدن جوانان همان!

از یادمان نرود که "اصلاح طلبان" به هنگام پیروزی در انتخابات مجلس ششم در سال ۱۳۷۹، شکست رفسنجانی را "پیروزی بزرگ" قلمداد کردند و از مرگ سیاسی او دم زدند. اما در واقعیت ، رفسنجانی و باند او در مرکز تصمیم گیری رژیم جمهوری اسلامی سرمایه، هم چنان قدرت مند و تصمیم گیرنده باقی ماند!
 امروز مردم متوجه شده اند که تنها با تعمیق مبارزات خود و با شعار "عبور از خاتمی" دانش جویان، می توانند مشروعیت رژیم را بیشتر و بیشتر به زیر علامت سوال برده و به کلیت رژیم ضربه سیاسی بزنند. اکنون هر دو جناح رژیم می کوشند با محدودکردن "فضای مطبوعاتی"، که به شکافهای شان دامن می زند و ضعفها و فسادشان را عریان تر می کند، به انسجام دست گاه حاکمیت پردازند. پایه های این اتحاد با بازداشت ملی – مذهبی ها و صدور احکام دست گیری چهره های مشهور متعلق به

جناح دوم خرداد، ریخته شد. سخن رانی بوش، رئیس جمهور آمریکا، که در آن ایران را جزو یکی از سه کشور "محور شرارت" لقب داد و تهدید به حمله ی نظامی کرد، نه تنها اتحاد بین دو جناح را مستحکم تر ساخت، بلکه به سردمداران دو جناح فرصت داد که برگزاری سالگرد انقلاب بهمن را به نمایش وحدت بیشتر بین خود تبدیل کنند و سیاستهای استبدادی خود را بیشتر رواج دهند.

اینک و در پایان سال ۱۳۸۰، کل هیئت حاکمه ی ایران، علیرغم رقابتهایی که باندهای مختلف اش بر سر سهم در قدرت و نقش رهبری رژیم اسلامی با یک دیگر دارند، بر سر چند نکته ی اساسی و استراتژیک به توافق رسیده اند:

در حیطه ی اقتصادی، نه تنها حامی سرمایه هستند، بلکه با گلوبالیزاسیون یا جهانی شدن سرمایه سر آشتی دارند و اختلافاتشان با کشورهای توسعه یافته مترویل جهان اول (کشورهای سرمایه داری صنعتی) بر سر چه گونه گی "تهاجم فرهنگی" و چند و چون تلاقی و "گفت و گوی تمدنها" است. در نتیجه به بحرانهای فلاکت بار اقتصادی ایران، پاسخ و راه حلی ندارند.

در حیطه ی سیاسی، با این که جناح محافظه کار، دولت و رهبری را یک مسئله ی تشخیصی و نه انتخابی و مشروعیت تمام نهادها را از ولی مطلق فقیه می دانند، در حالی که جناح "اصلاح طلب" اختیارات ولی فقیه را در محدوده ی قانون اساسی ذکر می کند، ولی هر دو جناح دموکراسی را در محدوده ی اسلام تعریف کرده و معتقد به "دموکراسی نخبه گان" هستند و مجدانه ترویج و حتا تبلیغ "دموکراسی مشارکتی" یعنی شکل‌های مختلف "دموکراسی توده ای"، "دموکراسی ملی" و "دموکراسی مردم سالارانه" را کفر و یا غیر قابل تحمل دانسته و ممنوع اعلام می کنند.

به استنباط من آن شوروشوقی را که مردم ایران در سالهای اخیر برای تغییر از خود نشان داده اند، حول دموکراسی مشارکتی است. در این نوع دموکراسی، خود دموکراسی هدف نیست، بلکه روندی است که در طی آن انسان نه تنها از ویژه گیهای رژیم مستبد یعنی فقدان آزادیهای فردی، اجتماعی، حقوقی و ملی) رها می شود، بلکه با ژرفا بخشیدن پی گیرانه و بلند مدت به دموکراسی خود را از دموکراسی نظام سرمایه (فقر، بی کاری، گرسنه گی، عدم امنیت شغلی و...) نیز نجات می دهد. این که این دموکراسی را چه گونه باید تامین کرد، بحث دیگری است که باید به جای خود بررسی شود.

مانی - ۲۰ بهمن ۱۳۸۰

* * *
* *
*
*

کدام تدارک برای نشست مشترک دوم؟!

در نشست مشترک اول-۲۶ اوت ۲۰۰۱- تشکلهای و افراد شرکت کننده در آن براساس حداقل توافقات سیاسی: " سرنگونی جمهوری اسلامی ایران، درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری و شوراهای کارگران و زحمتکشان در ایران"، هم کاری جدیدی را آغاز کردند. در بیانیه مشترک آمده است که: " مانع عمده در راه انجام وظایف کمونیستها، پراکندگی و تشتت نظری سیاسی است. غلبه بر این پراکندگی و تشتت کوشش مشترک همه ی کمونیستها را می طلبد".

اما در آن نشست، تدبیر درستی برای چه گونه گی از بین بردن "مانع عمده"، اتخاذ نشد. علت و ریشه ی اصلی آن نیز فرقه گرایی سخت جان خرده بورژوازی است که شدیداً در برابر تشکل یابی پرولتری ایستاده و مانع آن می شود که نقطه ی پایانی بر پراکندگی موجود گذاشته شود.

۷ ماه از آن تاریخ می گذرد و به دلیل این که از ابتدا زمینه ی اجرائی درستی جهت حرکت برای تحقق حد اقل توافقات ریخته نشد، سر درگمی پیش آمد. بنا بر این شورای هماهنگی از نظر تشکیلاتی دست و بالش بسته ماند، مضافاً این که هنوز پلاتفرم دقیق این کار مشترک نیز نا روشن بود. به راه انداختن "توفان در فنجان" کار کمونیستها نیست. لذا اگر از کار ۷ ماهه ی شورای هماهنگی جمع بندی کنیم باید در درجه ی اول ببینیم چه امکانات مادی و معنوی را در اختیار آنها گذاشتیم و آیا آنها در به کارگیری این امکانات احتمالاً غفلت کرده اند یا نه! در حالی که واقعیت امر این است که این هیئت کار زیادی نمی توانست انجام دهد.

پراتیک ۷ ماهه ی شورای هماهنگی نشان داد که برای انجام هرکاری پس از معین شدن سیاست احتیاج به تشکیلات و نیروی مادی معتقد، فداکار و مصمم هست و با "کله ای گنده - و ادعاهای بزرگ - و "پایی چوبین" - و شکننده در عمل - نمی توان تغییرات بزرگی به وجود آورد!

آیا شرکت کننده گان در این نشست تعریف درستی از خود دارند: آیا کمونیست هستند؟ آیا "عاشقان سوسیالیسم" هستند، اما کمونیست نیستند؟ آیا در حرف کمونیست و در عمل سکتاریست اند؟ آیا در حرف خواهان سرنگونی رژیم اند و...، اما در عمل جز در سطح کار سیاسی نظیر اعلامیه دهی، روزنامه دادن، انجام برخی اعتراضات خیابانی، چپ و راست ای-میل فرستادن و کمونیستهای اینترنتی هستند و می خواهند دنیا را با "اندیشه های کبیرشان" عوض کنند؟ در هرکدام از این وضعیتهای، اهدافشان را باید درست تعیین کنند و گرنه از حد پُرگوئی تجاوز نخواهند کرد!

در بیانیه تاکید بر کمونیست بودن نیروها و افراد شرکت کننده در نشست مشترک اول شده است. حزب رنجبران ایران نیز با دید این که شرکت کننده گان در این اجلاس خود را کمونیست می دانند

و مصمم هستند برای تغییر جهان تا پای جان تلاش و کوشش کنند، در اجلاس مشترک اول شرکت کرد و حداقل نکات وحدت را نیز، با دید وحدت کمونیستها، به اجلاس ارائه داد و معتقد است تا زمانی که کمونیستها وحدت نکنند و در راه رهایی طبقه ی کارگر و زحمت کشان پیکار نمایند، امید به این که دیگر "عاشقان سوسیالیسم" مشکل کنونی طبقه ی کارگر را حل کنند، امیدی واهی می باشد و هیچ تجربه ای را نیز از پیکارهای ۱۰۰ سال اخیر طبقه کارگر ندارد که بدون کمونیستها چنین کاری پا گرفته باشد. لذا یک بار دیگر حداقل نکات مورد توافق کمونیستها را و نیز چه گونه گی رسیدن به وحدت آنان را مطرح کرده و معتقدیم که اگر قرار است در نشست دوم "چپها" و نه کمونیستها با هم "هم کاری" کنند، این عدول از بیانیه نشست اول بوده و وحدت کمونیستها را به سطح وحدتی جبهه ای در خارج از کشور تقلیل داده و لذا نمی تواند ادعاهای دور و درازی را پیش پای خود بنهد! و اما حداقل نکات مورد توافق کمونیستها چه هستند؟

۱- جهان بینی ما ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی است؛

۲- تئوری راه نمای ما کمونیسم علمی است که با مارکسیسم تولد یافته و در جریان مبارزه طبقاتی

پرولتاریا رشد و تکامل می یابد؛

۳- کمونیستها خواهان براندازی نظام سرمایه داری در جهان و در ایران هستند به منظور ایجاد سوسیالیسم

و ادامه انقلاب تا به آخر و تا محو طبقات و تحقق کمونیسم؛

۴- از نظر زیربنایی، سوسیالیسم به معنای : لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله، برقراری

مالکیت اجتماعی (ونه دولتی) بر آنها، لغو امتیازات طبقاتی بازمانده از جامعه سرمایه داری (در

زمینه مالی، حقوقی، ارثی، مذهبی، جنسی، نژادی و...) و لغو مناسبات کارمزدی است؛

از نظر روبنائی، سوسیالیسم به معنای : استقرار حکومت شورایی و کنترل کارگری، تامین آزادی

وجدان، عقیده، بیان، قلم، تشکل، اعتراض و اعتصاب، با هدف تعمیق سوسیالیسم و اعمال

دیکتاتوری، برای جلوگیری از خراب کاری بقایای بورژوازی داخلی و مداخلات بورژوازی جهانی است؛

۵- برافراشتن پرچم انترناسیونالسم پرولتری؛

۶- تلاش جهت برقراری پیوند با کارگران و زحمت کشان و جنبشهای توده ای؛

۷- مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست واحد و سراسری به مثابه وظیفه میرم کمونیستها؛

۸- اجرای اصل مرکزیت-دموکراتیک برای حل مسایل نظری و عملی در پیش بُرد کارها.

وحدت نظری روی نکات ۸ گانه فوق- که بخشی از آنها در بیانیه مشترک نیز آمده-باید با اقدامات زیر هم راه شود تا تشکیلات کمونیستی واحدی در خارج از کشور درست شده و در جهت تحقق نکات ۸ گانه فوق و تکمیل آنها، بکوشد :

- ۱- انتخاب شورای هماهنگی کوچک ۷ نفری جهت هدایت امور زیر :
- ۲- تهیه ی نکات اساسی برنامه و تاکتیک و اساسنامه (حداکثر تا ۶ ماه) و ارائه ی آن به کلیه ی
- تشکلها و افراد کمونیست و چپ جهت نقد و تکمیل آن؛
- ۳- تحت هدایت شورای هماهنگی، هم کاری تشکلها و افراد کمونیست در هر شهر جهت پیش
- بُردکارهای مشترک، با حق ابتکارات مستقل محلی و ایجاد واحدهای محلی با حداقل ۳ نفر ؛
- ۴- پیش بُرد بحث پیرامون برنامه و اساسنامه هم در تشکلها و هم در اجلاسهای مشترک طی حداکثر
- ۶ ماه بعد و ارائه نظرات به شورای هماهنگی؛
- ۵- تهیه ی طرح نهائی واحد و آلترناتیوهای احتمالی توسط شورای هماهنگی و ارائه ی آنها به کلیه
- تشکلها و افراد کمونیست طی حد اکثر ۳ ماه ؛
- ۶- پس از حد اکثر ۱۵ ماه ، انتخاب نمایند از هر شهر(۱ نماینده برای هر ۳ نفر) و نیز ۱ نماینده
- از هر تشکل ؛
- ۷- برگزاری کنگره سازمان واحد کمونیستی در خارج(حداکثر در ۳ماه بعد) جهت تصویب برنامه و
- اساسنامه و انتخاب رهبری و نقطه پایان گذاشتن بر فرقه های موجود ؛
- ۸- سازماندهی مبارزه در داخل و خارج، توسط این سازمان واحد، در چهارچوب مصوبات کنگره.
- تبصره ۱- باید تلاشی جمعی صورت گیرد تا این روند هرچه زودتر و بدون وقفه پیش برود؛
- تبصره ۲- تکمیل یا تغییر نکات فوق در نشست باید با توجه به وظیفه ی مبرم ایجاد حزب، باشد.

چنانچه در نشست مشترک دوم روی پلاتفرمی نظیر آن چه که در بالا آمد، وحدتی صورت نگیرد، این بدان معنا خواهد بود که جمع کنونی حاضر به انجام وظایف اش در حد کمونیستی نیست و در چنین صورتی اولا تشکلها و افرادی که خود را کمونیست می دانند باید مجدانه پای ایجاد چنین تشکیلاتی بروند و ثانیا این نشست می تواند مقدمه ای باشد برای ایجاد یک جبهه ای وسیع از نیروهای کمونیست و چپ که در آن صورت باید با حداقل سازماندهی، کارها را پیش ببرد و لذا سازمانی که به وجود خواهد آمد طبعا با تعهدی پائین تر از تشکلهای شرکت کننده در آن و به همان نسبت هم با وظایفی ساده تر خواهد بود. انتظار داشتن از چنین تشکلی که، در داخل کشور، طبقه ی کارگر را سازمان دهد، در سرنگونی رژیم نقش داشته باشد، انتظاری بی هوده است و عوام فریبی می باشد!

* * *

حال رفقای پیما شده اند که مدعی هستند دعوت از کمونیستها برای یکی شدن در عالم هیپروت سیر کردن است و غیر عملی! سؤال این است که آیا ربع قرن کار فرقه ای کردن و نهایتا متلاشی شدن فرقه ها ، کافی نیست برای اثبات این که حفظ فرقه ها کمکی به وحدت جنبش کمونیستی نمی کند!

و لذا آیا به حق نیست که بگوئیم مدافعین حفظ فرقه ها در عمل در موضع پرولتاریا قرار ندارند؟! به خصوص فرقه هایی که خود را کمونیست می دانند؟

اما رفیق توکل در شماره ی ۴ "بولتن مباحثات"، فوریه ۲۰۰۲- "توفان در فنجان" راه انداخته، همه را به زیر شلاق انتقاد غیر رفیقانه گرفته و نشان داده که کمافی السابق روی نظر حفظ فرقه ها، پافشاری می کند و این را عین احترام به واقعیت می داند! او می نویسد: "هرکس این واقعیت را می دانست که نیروهای چپ پراکنده اند. این پراکندگی که ریشه در اختلافات نظری و تشکیلاتی دارد، مانع از آن شده است که چپ بتواند نقش مداخله گری در جنبش به نفع طبقه کارگر و توده های زحمت کش و ستمدیده را داشته باشد. اما تلاش عمومی بر آن بود که برغم تشتت آراء و اختلافات سیاسی و ایدئولوژیک، راهی برای غلبه بر این پراکندگی پیدا کند."

این استدلالی نا دقیق است. زیرا اگر "پراکندگی ریشه در اختلافات نظری و تشکیلاتی دارد"، و این اختلافات حد اقل در بیش از ربع قرن حل نشده اند، چه دلیلی دارد که در آینده "معجزه ای" روی بدهد، "راهی" پیدا شود و آنها دست از اختلاف تراشی بردارند؟! در مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک جای مماشات نیست و با "انشاءالله گریه گفتن" مشکل حل نمی شود. اما واقعیت چیز دیگری است و بی جهت، از اختلافات غولی ساخته شده و اگر به راستی چپ مایل است "نقش مداخله گر در جنبش به نفع طبقه کارگر" داشته باشد و خود را هم مارکسیست و کمونیست می نامد، پس علت درد بی درمان جدائی اش چیزی جز گروه گرایی نمی باشد که ریشه در ایده ئولوژی خرده بورژوازی دارد؟! مگر قرار نیست نظرات چپ در خدمت پیش بُرد جنبش کارگری باشد. پس حالا که بنا بر پراتیک این نیروها، این اختلافات در خدمت جنبش نیست، پافشاری روی نظرات گروهی به جای تلاش برای رسیدن به وحدت نظر جمعی، جز این است که حاملین این نظرات، درخلاف جهت حرکت دیالکتیکی سیر می کنند؟! آیا با وصله و پینه کردن و با یک خروار سریشم به هم چسباندن گروهها در ملغمه ای سُست و با چسبیدن به نظرات گروهی به صورتی ملا نقطه ای، باعث تجدید نظر آنها خواهد شد؟ یا باید پرولتری رفتارکرد و غده ی چرکین گروه گرایی را با جسارت جراحی نمود و به دور انداخت و یا باید با جنبش کارگری و کمونیستی خداحافظی نمود! شق سومی وجود ندارد.

رفیق توکل می نویسد: " اگر نتوانیم دخالت عملی موثری در مبارزه طبقاتی داشته باشیم، اگر نتوانیم در زمینه سازماندهی مبارزه طبقاتی کارگری کاری انجام دهیم... همین نیروهایی که اکنون حاضرند در چارچوب این اتحاد، مبارزه کنند، صفوف آن را ترک خواهند کرد..."

اولا همان طور که قبلا گفتیم این تشکیلاتی که شما می خواهید بسازید، کیفیت آن را ندارد که "نقش موثری در مبارزه طبقاتی" داشته باشد. ثانيا اگر نیروها خود را در تشکیلات واحدی آگاهانه نفی دیالکتیکی نکنند، دیر یا زود به بهانه هائی از آن جدا خواهند شد و به حفظ خودشان بیشتر

خواهند پرداخت تا به حفظ یک تشکیلات کم و بیش بی در و پیکر! ثالثا اگر "پرولتاریا در مبارزه برای کسب قدرت سلاحی جز سازمان ندارد" و این سازمان هم بنا به شواهد مکرر تاریخی چیزی جز حزب کمونیست متحد و منضبط نیست، پس چرا به جای تبلیغ حفظ گروهها و حتا افراد مستقل، از آنها دعوت به یکی شدن نکنیم؟! و به چه دلیلی گروهها و افراد به این تلاش "نه" خواهند گفت؟ پس اگر مایل هستید از رودخانه عبور کنید، باید بی درنگ به فکر قایقی باشید که سوراخ نداشته باشد!

رفیق توکل با بیان این که "اگر پلاتفرمی داشته باشیم (پیشنهاد خودش!) در آن صورت حرفی برای گفتن داریم و می توانیم در مبارزه ی طبقاتی نقشی فعال داشته باشیم و به اهداف و وظایفی که در برابر خود قرار داده ایم جامه عمل پوشیم" (تکیه از ما است) باز هم دیالکتیک یک جانبه و ذهنی را جای دیالکتیک ماتریالیستی قرار می دهد. پلاتفرم لازم است اما نه کافی! نقش فعال داشتن در مبارزه طبقاتی اساسا سازمان زبده و آهنینی می خواهد و گر نه برج عاج نشینان در خارج از کشور کم نیستند که برای کل جهان پلاتفرم دارند! اما حرفشان را کسی خریدار نیست، زیرا تنها هستند و منفرد و به همان اندازه ذهنی گرا و ایده آلیست!

وی سپس فراموش می کند که در بیانیه چه آمده و پیشنهاد "بلوک چپ انقلابی" را می دهد که ساختار حزبی هم ندارد! این دیگر آشفته فکری کامل است! رفیق توکل دیگر تشکلهای شرکت کننده در نشست را نیز در مظان اتهام قرار می دهد و علیرغم این که معتقد به "لغو دیپلماسی سری" است، بدون نام بردن از این نیروها، به آنان می تازد. او می نویسد: "یکی از این گرایشات که نه ارزیابی درستی از وضعیت جنبش کمونیستی داشت و نه درک درستی از مساله حزب طبقاتی کارگران و وحدتهای حزبی، از تشکیل حزب دفاع می کرد..." آخر رفیق عزیز اولا شما براساس کدام تجربه به درک درست رسیده اید، در حالی که سازمان اقلیت بیشترین تفرقه گرایی را تحمل کرده است! ثانیا به چه دلیلی دفاع از وحدت حزبی (که موکدا گفته شد حزب نیست) بد است ولی ایجاد تشکلی جبهه ای "کمال مطلوب" است!

وی ادامه می دهد: "اما ببینید چقدر انسان باید از مسایل جنبش پرت باشد که بخواهد از جلسه ای که فراخوان آن برای مسئله دیگری داده شده است، از چنین جلسه ای وحدت حزبی درآورد".

این موضع از بالای رفیق توکل به موضع فتودالها، پادشاهان و آیت الله ها بیشتر نزدیک است تا به موضع کمونیستهای متواضع ولی جدی که به وحدت طبقه کارگر و کمونیستها می اندیشند!

حزب رنجبران ایران پس از دریافت فراخوان جوابی به تهیه کننده گان آن فرستاد و صریح و روشن گفت که از اجلاس چه می خواهد. شما که مدعی هستید از مسئله پرت نیستید، می توانستید به نامه ما جواب رد بدهید و بگوئید متاسفانه چون ما در صدد تحقق "اتحاد سیاسی پایدار" با حفظ فرقه ها هستیم، با نظر شما مخالفیم و شرکت شما را در این جلسه مفید نمی دانیم. چنین کاری

صورت نگرفت و در نشست نیز، شما زیر بیانیه ای را امضا کردید که دغدغه اش پایان دادن به تشتت کمونیستها بود. آیا از این موضع عدول کرده اید و حالا دغدغه دیگری دارید که ایجاد "بلوک چپ انقلابی" است! این تزلزل برای چیست؟

ما به مصداق " دو صد من استخوان باید که صد من بار بردارد" به شما توصیه می کنیم دست از اتهام زنی و بی حرمتی به دیگران بردارید و روحیه ی وحدت طلبی اصولی را حتا در حد ایجاد یک جبهه داشته باشید و گرنه همان بلائی که بر سر سازمان فدائیان خلق (اقلیت) آمد ، در نشست مشترک نیز تکرار خواهد شد و چون مطمئنا در این نشست تشکلهای و افراد مسئول فراوانند، شما جز منفرد کردن خود نتیجه ای به دست نخواهید آورد!

ابراهیم - ۱۳ اسفند ۱۳۸۰

* * *

از نامه های وارده:

رفیق ف. از جنبش کمونیستی ایران در برخورد به مقالات بولتن شماره ۲۶ می نویسد: "در باره ی وحدت به نظرم نباید به شعار اکتفا کرد و در عمل باید دید چگونه می توان آن را تحقق نمود. وی سپس اضافه می کند با شعار "دیکتاتوری پرولتاریا" به کلی مخالفم... اگر "آزادی پرولتاریا" را مطرح کنیم، بهترین شعار است. کلمه دیکتاتوری به هر شکلی که باشد مورد قبول اکثریت مردم نیست! آنچه تجربه شد و به شکست انجامید نباید تکرار شود! در انقلاب مردمی بهمن همه عوامل برای وحدت فراهم بود. ولی متأسفانه گروهک هائی در این راه قدم برداشتند- تا ریشه در آب است امید ثمری هست- از ریشه جدا کوشش بی بار و بری هست..."

ج : رفیق گرامی ف. در رابطه با وحدت به درستی نوشته ای که به شعار نباید اکتفا کرد و باید راه تحقق عملی آن را یافت. ما کاملاً با این نظر موافقیم. ما می گوئیم جنبش کمونیستی به دلایلی که ذکر آنها را در این جوابیه ضرور نمی دانیم، دچار تفرقه و تشتت بیش از ۴۰ ساله ای شده است. این تفرقه را باید پایان داد و برای آن نیز باید روبه آینده داشت و تنها به نبش قبرها و کنگاش در گذشته ها به خاطر وحدت نظر روی آنها، عمر را تلف نکرد. البته این بدان معنا نیست که گذشته را فراموش کنیم، اما جمع بندی از گذشته احتیاج به یک کار جهانی دارد و از عهده ی یک یا چند گروه خارج است.

و اما در مورد آینده (۱) اگر ما مارکسیست هستیم و به مبارزه طبقاتی، انقلاب، سوسیالیسم و کمونیسم، به ضرورت ایجاد حزب سیاسی پیشرو پرولتاریا- حزب کمونیست- به مثابه ابزار مبارزه سیاسی پرولتاریا اعتقاد داریم، پس نقطه ی آغاز حرکت خود را از این اصول کلی شروع کنیم، سازمان واحدی- حداقل در خارج از کشور - به وجود بیاوریم که در جهت تحقق نکات اصولی فوق

کار را شروع کرده و سپس با پیوند یافتن با جنبشهای کارگری و توده ای در داخل و نهایتاً با ایجاد حزبی واقعا کمونیستی که در پیوند فشرده با این جنبشها باشد، آنها را به سوی پیروزی هدایت کند.

۲) فرقه گرایی کنونی در جهت خواست سرمایه جهانی است که برای اتمیزه کردن جنبش کارگری و کمونیستی شدیداً تلاش می کند. لذا فرقه های مدعی کمونیست بودن اگر در جهت وحدت حرکت نکنند، بیش از پیش نقشی ارتجاعی خواهند یافت. زیرا ضرورت ایجاد حزب مدتهاست فراهم شده است.

۳) وحدت و هم کاری در عرصه فعالیتهای عملی ضد رژیم و غیره لازم اند، اما نه کافی و اگر بدون

اندیشه پایان دادن به فرقه گرایی ادامه یابند، به نوعی به تحکیم فرقه های مدعی کمونیسم منجر می شوند که نادرست است.

۴) گرچه ما رو به آینده باید داشته باشیم، اما ضروری است هر فرقه ای به عمل کرد گذشته اش بیاندیشد و نکات ضعف و قوت و به ویژه انحرافاتش از اصول انقلابی پرولتری را پیدا کند، زیرا حرکت ما حرکتی آگاهانه است و در هرگام باید براساس آزمون و خطا و جمع بندی از آن پیش برود.

...

در رابطه با شعار "دیکتاتوری پرولتاریا": اولاً طبق جمع بندی تاریخی مارکسیسم در هر جامعه طبقاتی حاکم و محکوم وجود دارد و تا زمانی که طبقات موجود باشند حکم هم موجود خواهد بود و وقتی که طبقات از بین رفتند حکمی هم دیگر نخواهد ماند و حاکمیت بر افراد و طبقات جای خود را بر حاکمیت بر اشیاء خواهد داد (حرکت از قلمرو ضرورتها به قلمرو آزادی). پس به دنبال ظاهر فریبی بورژوازی نیفتیم که حکومتهای خودش را "دموکراتیک" قلمداد می کند (آن هم با شرکت بعضاً کمتر از ۵۰٪ مردم در انتخابات!!)

ثانیاً وقتی که ما از دیکتاتوری پرولتاریا صحبت می کنیم به دنبال اضافه می کنیم که این دیکتاتوری تنها در مورد اقلیتی کمتر از ۱۰٪ افراد جامعه است که صاحب وسایل تولید و مبادله اند و با سوسیالیسم مخالف بوده و سعی می کنند با تکیه به خرده بورژوازی و سرمایه ی جهانی، سوسیالیسم را براندازند. دیکتاتوری پرولتاریا چنین اجازه ای را به آنها نمی دهد.

در سوسیالیسم توده های وسیع مردم از هرگونه حقی انسانی برخوردارند اعم از آزادی وجدان، عقیده، بیان، قلم، تشکل و تحزب. بنابراین در سوسیالیسم "دیکتاتوری اقلیت استثمارگر بر اکثریت استثمار شونده" برعکس می شود: "اکثریت رها شده از استثمار و ستم بر بقایای اقلیت استثمارگر" اعمال دیکتاتوری می نماید، آن هم با دید از بین بردن طبقات استثمارگر و نتیجتاً از بین بردن هرگونه حکمی!

اگر در شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیست، به تبعیت از شوروی، دیکتاتوری پرولتاریا در حد

دیکتاتوری حزب و یا مشتی بوروکرات پیش رفت، این ناشی از علل و محدودیتهای تاریخی بود نظیر عقب مانده گی روسیه، تحقق انقلاب در یک کشور و لذا به محاصره افتادن سوسیالیسم، عدم تکیه ی رهبران به توده ها و در نتیجه رشد بوروکراسی و غیره. لذا از یک تجربه ی ناقص نمی توان نادرستی دیکتاتوری پرولتاریا را استنتاج کرد و یا مثلا کلک زد و گفت بجای دیکتاتوری پرولتاریا باید از دموکراسی پرولتاریا حرف بزنیم. دیکتاتوری و دموکراسی دو جانب یک تضادند ، درست همانند بورژوازی و پرولتاریا . نمی توان از

بورژوازی حرف زد اما پرولتاریا را انکار کرد و بالعکس ، آن هم به خاطر ملاحظه کاری! سوم این که در انقلاب بهمن عوامل وحدت از نظر ذهنی فراهم نشده بود. حزب توده خود را "حزب تراز نوین" قلمداد می کرد، در حالی که با غلتیدن به دامن رویونیسم خروشچفی به سخنگوی آن در ایران تبدیل شد و از همه بدتر مجیزگوی دارو دسته ی خمینی از آب درآمد! گروههای دیگر هم هر کدام ساز خودشان را می زدند و به امر وحدت کمونیستها توجه نداشتند. نتیجه این شد که تفرقه در جنبش کمونیستی به سود ارتجاعیون حاکم تمام شد. باید از این واقعه درس گرفت.

و بالاخره وقتی که به علت انحراف حزب توده ، کادرها و اعضای حزب توده عمده تا در خارج از کشور از حزب جدا شدند، احسان طبری شعر "تا ریشه در آب است..." را سرود و منظورش این بود که نباید از حزب جدا می شدند. تاریخ نشان داد که این ریشه چنان رو به فساد رفت که رهبری حزب توده با دفاع بی قید و شرط از مشتی آخوند بی رحم نوکر سرمایه، ضربه ی بزرگی بر حرکت رهایی بخش طبقه ی کارگر و توده های مردم زد. در میان نیروهای سیاسی به ظاهر مدافع طبقه ی کارگر این "گروهک" حزب توده بود که هم راه با "اکثریت" بزرگترین ضربه را زد و تا به آنجا رفت که رفقای ما را لو دادند! این را هم ما خود فهمیدیم و هم کادرهای منتقد رهبری حزب توده آن را نوشتند) و جمهوری اسلامی در آخر حق خود حزب توده را هم کف دستش گذاشت. باید با تعصب به گذشته برخورد نکرد تا به آگاهی انقلابی و پرولتری از حوادث گذشته رسید.... موفق باشی.

* * *

رفیق ش. با تشکر از نامه و ترجمه ی شعری که فرستاده بودی ، سوآل کرده بودی که آیا حزب رنجبران هنوز هم به مبارزه مسلحانه توده ای اعتقاد دارد، مثلا در حلقه های ضعیف یا نه؟ تضاد عمده جامعه ایران کدام است؟ ایجاد حزب واحد سراسری چه مقامی دارد؟ آن هم با توجه به این که اکثر نیروهای آگاه در خارج از کشورند!

ج : با توجه به این که از کنگره دوم حزب در سال ۱۳۶۳، ما جامعه ایران را سرمایه داری ارزیابی کردیم ، لذا تضاد کار و سرمایه در ایران را ، به مثابه یک تضاد اساسی ای می دانیم ، که باید حل شود . طبعاً در این امر هم طبقه ی کارگر نیروی عمده می باشد که از طریق اعتصاب عمومی و قیام

تمساح‌ها و انسانها

خبرها کوتاه‌اند و

بغض شنیدن آنها، جان فرسا :

این‌جا، انگشتان دست راست جوانی

به جرم "دزدی"، قطع می‌شوند.

در پی ۲۵ ضربه‌ی شلاق!

آن‌جا، جوان هم‌نام دیگری (!)

باز هم به جرم "دزدی، قتل و زنا"

به دار آویخته می‌شود!

این‌جا، زنی به جرم "هم‌خوابه‌گی"

سنگسار می‌شود!

آن‌جا، جوانی به جرم پیراهن خون آلودی در دست،

شکنجه شده و پیری را در زندان تجربه می‌کند!

این‌جا، جوانی از فقر خودکشی می‌کند.

و آن‌جا کسی به جرم "غیرخودی بودن"

در زندان "عذاب تمشیت" را تحمل می‌کند!

در شهر تمساحان سرمایه‌دار

و حکم پوسیده‌ی دین سالار

زنده‌گی آزاده‌گان

با "عذاب آلیم" معنا می‌یابد!

آبادانی در کار نیست، اما

قبرستان‌های پیوسته پر رونق می‌شوند و گسترده

از کران تا کران

در پهنه‌یی به وسعت ایران.

و خون بی‌وقفه

می‌چکد از دشنه‌ی جلادان.

نهال زنده‌گی جوانان

شکسته می‌شود و کودکان

بی آینده. در گذار زمان.

* * *

انگیزه‌ی این همه جنایت

تنها سادیسم مذهبی نیست.

تمساحان سرمایه‌دار

شهره در کلان دزدی

در انحصار خود دارند:

واردات قند و شکر و چای

خرید برنج و پارچه.

یا معاملات تسلیحاتی و نفتی .

و برای حفظ این امتیازات

نفس را در سینه‌ها خفه می‌کنند

تا آقایان و آقا زاده‌گان

پارو کنند پول را در ابعاد میلیاردها!

و چون این است که

کارگران بی‌مزد می‌مانند. بی‌سپریناه و بی‌کار.

زنان خانه‌نشین و حقیر.

معلمان گرسنه و فقیر.

کشاورزان در به‌در و اسیر.

باغ عشق ویران

و جهنم فساد و فحشاء. آبادان!

دختران فروخته می‌شوند در شیخ نشینان

و فقر مرز ۸۰٪ را پشت سر می‌گذارد.

با فوران نفت از هر چاهی

و ریخته شدن رشوه به جیب دلالی(۴)

فقر فوران می‌کند

در شهر غم گرفته‌ی تمساحان.

این جا و آن جا و همه جا!

* * *

در عصر پادشاهی
 کاخها درخشیدند و
 کوزه‌ها خاموش ماندند
 تا فریادهای رساتر شدند.
 کارد که به استخوان رسید
 شاه صداها را شنید!
 او قبلا از مجازات از کجا آورده‌ای‌ها
 گفته بود و کوه تکلیفاتش
 حتا موشی هم نزائیده بود.
 او قبلا از عدالت سخن رانده بود
 اما پهلویها مالیات نپرداختند و
 ثروت شاه نجومی شد و
 از کارگران و زحمت‌کشان
 مالیات بی وقفه وصول شد.
 تا ورق برگشت باهمت آزاده‌گان .
 ولایت به جای امارت نشست.
 ادای شاهان تکرار شد.
 اما رسواتر از رسوا!
 قانون دامن آقا زاده‌ها را نگرفت
 دست‌گاه ولایت هم معاف ماند از مالیات!
 اما، طلبه‌ای "فقیر"
 ۴۶ مین ثروتمند جهان شد(*)
 و اینک مشت‌ها دوباره گره شده‌اند و بلند.
 در ایامی که از رهبری مردم باز هم خبری نیست!
 ع. بینالودی - ا بهمن ۱۳۸۰

(۱) - ۴ جوان به نام محسن ورضا(۳) در قایم شهر و ۴ در قم) به دست جلادان سپرده شدند.

(۲) در این معاملات خانواده رفسنجانی دست بالا را دارند.

(۳) منظور رفسنجانی است.

※

شورش کرسنه‌گان

سوپرمارکتها پُر بودند از خوردنی‌ها
 پخته و خام . میوه یا سبزی
 که چشمک‌می‌زدند بر کرسنه‌گان پشت ویترینها!
 مانکنهای دلربا، در پوشی از رنگها
 لبخند می‌زدند، بر برهنه‌های پشت ویترینها!
 و چنین بود که کرسنه‌گان لخت و عور
 در بوئنوس آیرس و دیگر شهرها
 به‌خیابان ریختند در انبوه صدها و هزارها
 فریاد زدند: دزدی ثمره‌ی کار ما تا کی
 و تشنه ماندن بر لب چشمه تا چند!
 سینه‌شان آماج گلوله شد
 ۲۸ نفر به‌خاک در غلتید و
 بی‌شمار زخمی و دستگیرشده‌گان!
 رئیس‌جمهور، پا به فرار و هراسان (۱)
 و جانشینش با قول تعویض دَکَر به پزو
 ابلهانه وارد شد به این میدان!
 تعویض کاغذی با کاغذ دیگر
 مردم را نفریفت و
 تلاطمی سخت حاکمین را لرزاند.

* * *

شهرها در آتش سوختند؛
 سوپر مارکتها خالی شدند
 انگشت اتهام به سوی بانکها نشانه‌رفتند.
 اما، شورشیان بی رهبر، خسته شدند
 و التهاب در شهرها کم‌کم فرو نشست.
 عزیزان جان باخته به‌خاک سپرده شدند

و به‌جز در قصرها
 که غذاها از زیادی فاسد می‌شوند
 و لباسها از انبوهی دردر آفرینند!
 گرسنه‌گی و برهنه‌گی با سنگدلی
 تداوم یافت ، در سرتاسر آرژانتین.
 سرمایه جهانی می‌خواست چنین
 تا ثروت در قطبی و فقر در قطب دیگر
 تراکم یابند تا لحظه‌ی انفجار.

* * *

در فردای شورش خونین
 کودکان خیابانی چند که
 با ساندویچهای بدست آورده
 در روزهای شورش پُر عزم
 لحظه‌ای سیری را مزه کرده‌بودند
 فرصت یافتند تا
 مرغ افکارشان را به‌پرواز آرند:
 "پدرو" گفت "چه‌ها معمائی دارم"
 ۱۳۴ میلیارد یک‌دەری چیده‌شده از درازا (۴)
 چقدر از کره زمین را می‌پوشاند در خط استوا؟
 "چه" با سنگی روی خاک حساب کرد
 ۵۱۱ بار دور زمین را!
 همه ناباورانه خندیدند!
 "ماریا" هم معمائی داشت.
 اگر روده‌ی اعضای ۵ نفری هزار فامیل را
 با سکه‌های یک دەری نقره پر کنیم، چقدر می‌شود؟
 "ترزا" حساب کرد و گفت : ۳۰ میلیون دلار.
 "خوزه" گفت "پس بقیه‌ی پولها کجاست؟"
 همه با خنده گفتند: به‌بانکهای آمریکا!

ع. بینالودی - ۵ دیماه ۱۳۸۰

(۱) فرناندو دولا روا که با هلیکوپترپس از اوجگیری شورش. فرار کرد.

(۲) قرض آرزاتین به بانکهای امپریالیستی.

**

بدون تفسیر!

"شما در بالا، ما در زیر" نام کتابی است گزارشی، از سال ۱۹۷۳ که در آن گونتر وال راف ماتریال در مورد اختلاف طبقاتی را از طریق پوشیدن لباس کارگری، سرمایه داری و راهبی، تهیه کرد. کتاب توجه عظیمی را به خود جلب نمود و باعث شد که ما لغت "وال رافا" را به معنای افشا کردن از طریق شرکت در وضعیتی مورد نظر، به زبان سوئدی اضافه کنیم.

سال گذشته کتابی تکان دهنده در حد کتاب وال راف، در آمریکا چاپ شد... روزنامه نگار غیر وابسته باربارا اهرنریش در آن تشریح می کند که چگونه او از سال ۱۹۹۸ تا سال ۲۰۰۰ از موقعیت فردی از طبقه متوسط به موقعیت کارکنی با حقوق کم، تنزل کرد. میلیونها آمریکائی تمام وقت برای دریافت حداقل حقوق کار می کنند. این روزنامه نگار با سن متوسط خودش دید که چقدر شرایط کاری مصیبت انگیز است وقتی که او بمشابه گارسون، جاروکش، کمک یار افراد روانی و کارکن مغازه از فلوریدا تا مینیزوتا کار کرده بود.

او سرعاً دو چیز یاد گرفت: (۱) هیچ کار "غیرحرفه ای" وجود ندارد. همه ی کارها باعث فشار روحی و جسمی می شوند؛ (۲) هیچ کس نمی تواند با چنین مزد کم در یک کار تمام وقت، زندگی کند، بلکه باید حداقل ۲ کار داشته باشد، اگر مایل باشد که در داخل خانه ای بخوابد.

در اینجا ما با طبقه کارگر فقیر روبرو می شویم با تمام تعیناتش. با زندگی در جایی تنگ، فرسوده، بدون پول، بدون دکتر و دندان پزشک که ۲ شیفت کار می کند برای چند دلار در ساعت. او در عین حال از روحیه خوب و خوش رفتاری و کمک دیگر همقطارانیش تعریف می کند. این یک گزارش اجتماعی تکاندهنده است با متن خوب و هیجان انگیز...

(کمونال کارگران سوئد، شماره ۳، ۱۱-۲۴ فوریه ۲۰۰۲ - لیو بکستروم)

* * * *
* * *
* *
*
*